به ترجیح بعضی از انها بر دیگری و بعد از ترجیح حکم بمقتضای ان راجح می شود و
اشتقاق محقق راجح است بران علامات دیگر مثلا هرگاه اشتقاق مقتضی
اصالت حرفی بوده باشد باعتبار انکه در مبداء اشتقاق ان کلمه این حرف
موجود است و عدم نظیر مقتضی زیادتی الحرف بوده باشد باعتبار انکه بر تقدیر اصالت
الحرف وزن نادر لازم آید و بر تقدیر زیادت نه یا بر عکس یعنی اشتقاق مقتضی
زیادتی حرفی بوده باشد باعتبار فقدان این حرف در مبداء اشتقاق و عدم نظیر
مقتضی اصالت الحرف بوده باشد باعتبار انکه زیادتی الحرف موجب الحاق
بوزن نادر بوده باشد درین دو صورت واجب است حکم بمقتضای
اشتقاق چه اشتقاق ربطی است معنوی میان مشتق و مشتق منه که مفری
ازان نیست بخلاف ان دو علامت دیگر چه گاه است که این کلمه بر تقدیر
زیادتی حرفی یا اصالت خارج است از اوزان کلمات عرب در نظر
شخصی لیکن در واقع خارج نیست بلکه نظیری دارد و بنظر این شخص
نرسیده و برین قیاس غلبه زیاده پس ظنی که ازین دو علامت بهم میرسد
مانند ظنی نیست که از اشتقاق حاصل میشود و همچنین در صورت تحقق معارضه
میان اشتقاق و غلبه نظیر اشتقاق راجح است و حمل بمقتضای ان می شود
بدانکه تقدم اشتقاق بران دو علامت خصوصیتی باشتقاق محقق ندارد
بلکه در صورت معارضه اشتقاق راجح با یکی ازان دو علامت اشتقاق راجح نیز مقدم است و

در صورت معارضه اشتقاق واضح با یکی از آن دو علامت نیز مقدم است
بشرط آنکه اشتقاق دیگر مؤید آن دو علامت نبوده باشد چه بر تقدیر تایید
آن دو علامت مقدم اند باعتبار اینکه دو اشتقاق مفروض اینست
که مساوی اند در احتمال پس آنکه مؤید آن دو علامت است راجح خواهد شد
پس تخصیص نص تقدم اشتقاق را با اشتقاق محقق بی صورت است و از جهت
بعضی از شراح گفته اند که مراد او از اشتقاق محقق معنی مصطلح نیست بلکه مراد
آن از این تقیید اخراج شبه اشتقاق است چه اشتقاق در معربات محقق
و مجزوم به نیست بلکه محض احتمال بعید است پس شامل هر سه قسم اشتقاق
خواهد بود و تقدم هر سه بر آن دو علامت دیگر مفهوم میشود و اگر معارضه واقع
شود میان دو اشتقاق واضح یعنی یکی مقتضی اصالت حرفی و دیگری مقتضی
زیادتی آن بوده باشد درین صورت اگر احدهما مؤیدی دارند از آن دو علامت
دیگر آن مقدم است والا حکم بمقتضای هر یک جایز است و اگر معارضه آن دو
علامت واقع شود درین صورت نیز اگر احدهما مؤیدی دارند از اشتقاق عمل
بمقتضای آن می شود والا عدم نظیر مقدم است بر غلبه زیاده بدانکه شیخ رضی
رضی فرموده در تفصیل این مقام که در اسم اشتقاقی بوده باشد آن اشتقاق
یا منحصر است در یکی و احتمال اشتقاقی دیگر نیست بلکه احتمال اشتقاق الکلمه از چند
چیز میرود در صورت اولی یعنی وحدت اشتقاق یا ظاهر است باعتبار ظهور

مناسب بیان

مناسبت میان الکلمه و ان مبدای اشتقاق یا خفی ست یا عتبار خفای مناسبت
است و در صورت دوم یعنی تعدد اشتقاقات یا جمیع ان اشتقاقات ظاهر ند و بعضی
در مناسبت همچنک بنت یا جمیع انها غیر ظاهر اند و بعضی خفی پس اگر اشتقاقات
منحصر در یکی و ان ظاهر نیز باشد البته حکم بمقتضای ان می شود و اگر بر تقدیر انحصار
ان اشتقاق ظاهر نبوده باشد اگر معارضه میان ان و عدم نظیر و غلبه زیاده
هر دو بوده باشد درینصورت خلاف است که ایا حکم باصالت حرف میشود
باعتبار انکه اصل در حروف کلمه اصالت است تا بمقتضای این اشتقاق خفی
و اگر مقتضی زیادتی حرفی بوده باشد و اگر معارضه میان این اشتقاق و غلبه
زیاده یا عدم نظیر واقع باشد درینصورت نیز محل خلاف است تقدیم این
این اشتقاق بان معارض و اگر اشتقاق منحصر در یکی نباشد بلکه احتمال
اشتقاقات متعدده بوده باشد پس اگر همه ظاهر اند درینصورت اولی ترجیح
ظاهر است بر خفی و بر غلبه زیاده و عدم نظیر نیز بر تقدیر معارضه انها و اگر همه
خفی باشند و معارضی از غلبه زیاده و عدم نظیر داشته باشند درینصورت
نیز خلاف است که ایا حکم بمقتضای یکی از ان ها و اگر بعضی از انها خفی بوده
باشند مجزم در حکم بمقتضای غیر اخفی راجح است و بر تقدیر خفای جمیع اشتقاقات
اگر معارضی از ان دو علامت نداشته باشند درینصورت بر خلاف حکم بمقتضای
این اشتقاقات می شود بتفصیلی که مذکور شد یعنی با تخییر در تقدیم هر کدام که خواهیم

بر تقدیر تساوی جمیع در خفا و لزوم تقدیم غیر اخفی بر تقدیری که بعضی اخفا بوده باشند

و اگر اشتقاق اصلا در کلمه متحقق نبوده باشد نه واضح و نه خفی و نه واحد

و نه متعدد درین صورت ملاحظه میکنیم اگر غلبه زیاده یا عدم نظیر مقتضی زیادتی

زیادتی حرفی بوده باشد درینصورت حکم باصالت حرف میکنیم بنا بر اصل اصالت

و اگر معارضه میان غلبه زیاده و عدم نظیر بوده باشد حکم بمقتضای غلبه زیاده

میکنیم مثلا هرگاه غلبه زیاده مقتضی زیادتی حرفی بوده باشد لکن بر تقدیر زیادتی

آن حرف وزن کلمه نادر باشد و بر تقدیر حکم باصالت الحرف وزن شایع لازم آید

درینصورت مقتضای غلبه زیادت را مقدم میداریم و میگوییم که آن حرف غالب

الزیاده است درین کلمه زیاد شد جهت الحاق این کلمه بآن وزن شایع

پس ترجیح مص عدم نظیر را بر غلبه زیاده چنانکه بعد ازین خواهد آمد مقلوبست

و آنچه مذکور شد از تقدیم غلبه زیاده بر عدم نظیر در صورتیست که غالب الزیاده

یک حرف بوده باشد و اگر متعدد بوده باشد حکم آن بعد ازین بتفصیل

دانسته خواهد شد انتهی و این تفصیلی که از شیخ رضی رض حکایت شد

اگرچه در بعضی از شقوق مخالف است با آنچه بیان نمودیم لکن تفصیل ما

موافق کلام مص و بعضی از شراح است فلذلک حکم شد بثلاثیة عنسل

و تابل و شمأل و نهشل و رعشن و فرسن و بلغن و حطائط و دلامص

و قداحس و هرماس و زرقم و قنعاس و قرناس و ترنموت یعنی از جهت که در وقت

تعارض

تعارض علامات و امارات اصالت و زیادت اشتقاق محقق راجح است
و در صورت تحقق مطلق اشتقاق بتنهائی بی معارضه آن دو علامت دیگر حکم
بمقتضای آن میشود حکم شده مثلا شاه بودن چند کلمه اول عَنْسَل بفتح عین
بی نقطه و سکون نون و فتح سین بی نقطه که بمعنی شتر تندرو است و تام مشتبه موضع
نیز چه نون در آن زاید است بدلیل اشتقاق او از عسلان که بمعنی سرعت است
و چون این نون در مبدا اشتقاق آن نیست معلوم میشود که در مشتق زاید است
هر چند که این حکم موجب انجرار بوزن نادر است که آن فُنعل است بفتح فا و سکون
نون و فتح عین و لهو شده نماند که این مثال اشتقاق محقق نمیتواند بود بلکه ظاهر است
که از قبیل اشتقاق راجح بوده باشد چه احتمال دارد که نون اصلی و لام زایده بوده
باشد باعتبار اشتقاق آن از عنس بنونی در میان عین و سین که بمعنی شتر
قویست چون زیدل از زید اگر چه احتمال اوضح است باعتبار شدت مناسبت
میان عنسل و عسلان و از این جهت سیبویه و جمهور گفته اند که این امثال از قسم اشتقاق
راجح است و این نیز موید این است که مراد مصنف از محقق در عبارت سابقه معنی لغوی
بوده باشد نه معنی اصطلاحی دوم و سیوم شأمل بفتح شین نقطه دار و سکون همزه
و فتح میم و لام و شمأل بتقدیم میم ساکنه بر همزه مفتوحه که هر دو بمعنی شمال بفتح
شین و میم و الف ساکنه اند و آن نام بادی است که از جهت قطب شمالی
وزد و همزه در این دو مثال زاید است بدلیل اشتقاق اینها از شمل بفتح شین میگویند

که شمألت الریح هرگاه باد از جانب شمال بوزد و اول موازن فاعل
است بسکون همزه درمیان فا و عین و ثانی موازن فعال است
بعین ساکنه درمیان فا و همزه مفتوحه و این دو وزن از اوزان کلمات
عرب بینت پس هرچند عدم نظیر مقتضی اصالت همزه است چه بر تقدیر
اصالت موازن فعلل خواهند بود و این وزن شایع است لیکن جهل
بمقتضای اشتقاق محقق شده چهارم تبدل بکسر نون و ضم دال
و سکون همزه متوسط میان انها و لام که انها نام کالوس است
و بتصحیح نون نیز امده که همزه درین اسم چهارم زاید است بدلیل اشتقاق
ان از ندل که بمعنی ربودن است و درین مثال نیز معارضه واقع
است میان اشتقاق و علامت سیوم چه مقتضای ان علامت
اصالت همزه است باعتبار انکه ازدیاد همزه درین وضع نادر است
پنجم رعشن بر وزن جعفر که بمعنی مرتعش است چون مبدا اشتقاق
ان یعنی رعشه نون بینت معلوم میشود که این نون زایده است
و بر وزن فعلن است هرچند که این وزن نیامده ششم فرسن
بکسر فا و سکون فای بی نقطه و کسر سین و نون که نام سر کف پای
شتر است که مبدا اشتقاقش یعنی فرس که بمعنی کوبیدن است
چون نون بینت معلوم میشود که دران زاید است باانکه وزن فعلن بکسر
فا و سکون

فا و سکون عین و کسر لام و نون نبایده هفتم بلعن بفتح با یک نقطه و عین
با نقطه و سکون لام که بمعنی بلاع است چه نون دران زاید و بر وزن فعلن
است با انکه این وزن نیامده باعتبار انکه در مبدای استعافش نون نیست
هشتم حطائط بضم حای بی نقطه و فتح طای بی نقطه و الفی بعد از ان و همزه مکسوره
بعد از الف و بیش از طای بی نقطه که بمعنی صغیر است چه همزه دران و بر وزن
فعائیل است هر چند که این وزن نیامده بدلیل ماخذش که حط است چه
دران همزه نیست و وجه تسمیه صغیر باین اسم آنست که مرتبه او پست تر است از مرتبه
عظیم نهم دلامص بضم دال بی نقطه و کسر میم که بمعنی زره درخشنده است که
میم دران زاید بدلیل انکه در ماخذش یعنی دلاص ا[illegible] انیحرف نیست و بر وزن
فعامل است بمیمی میان الف و لام با انکه این وزن نیامده و میگویند
دَلَصَ الدرع در وقتیکه زره نرم و درخشنده شود دهم قمارص بضم قاف و فتح
میم و کسر رای بی نقطه بعد از الف و صاد بی نقطه که بمعنی قارص است یعنی شیر
ترش شده چه میم دران زاید بدلیل ماخذش که قرص است و این اسم بر وزن
فعاعل است بازدیاد میم و الف اگر چه این وزن نیامده یازدهم هِرْماس بکسر ها و
سکون رای بی نقطه و سین بی نقطه بعد از میم و الف که نام شیر است چه میم
درین اسم نیز زاید است بدلیل ماخذش که هرس است بفتح ها و را و میم و الف
فعمال است بکسر فا و ازدیاد میم و الف میان عین ساکنه و لام دوازدهم زُرقُم

بضم حا و زای بی نقطه دار و سکون رای بی نقطه و ضم قاف که بمعنی ازرق است چه میم
دران زاید است بدلیل باخذش یعنی زُرقه وان بروزن فعلم است سیزدهم
قنعاس بکسر قاف و سکون نون و فتح عین بی نقطه و الف و سین بی نقطه
که بمعنی شتر بزرگ و نون دران زاید و بروزن فنعال است بدلیل باخذش
یعنی میگویند قعس البعیر در وقتی که سر و گردن را بگرداند بطرف پشت خود چهاردهم
فرناس بکسر فا و سکون رای بی نقطه و الفی در میان نون و سین بی نقطه
وان شیریست که گردنش بسیار فربه بوده باشد و نون دران زاید است
بدلیل باخذش یعنی فرس بفتح فا و سکون را و بروزن فعنال است
بکسر فا و سکون عین و الفی میان نون و لام هرچند که این وزن نیامده
میگویند فرس الاسد فلانا در وقتی که اجزا از هم بدرد پانزدهم ترنموت بفتح
تای دو نقطه از بالا و سکون رای بی نقطه و فتح نون و ضم میم و واو ساکن و
تای دو نقطه از بالا که آواز کمان است که در وقت کشیدن از ان بر می اید
که تای اول و اخر و واو هر سه دران زایدند و بروزن تفعلوت است هرچند
که این وزن نیامده بدلیل اشتقاق او از ترنم وان ماخوذ است از رنم
حاصل انکه درین امثله معارضه واقع شده میان اشتقاق و علامات دیگر
و ترجیح جانب اشتقاق داده و گفته اند که این اسما ثلاثی الاصول اند و پوشیده
نماند که این امثله سوای اول از قبیل اشتقاق محقق اند و در اول مذکور شد که از

فصل

قبل اشتقاق واضح است وکان الندد افنعلا و معد فعلا ملحق بمقعدد
ولم یعتد بمتسکن و تمدرع و تمندل بوضوح شد و ده و مرا بحث فعالل ملحق مکثوب
مرحل و صهبار فعلا و ملحق صهبار و قیبان فیعالا ملحق و در الیص فعایلا
ملحق بجراض و سبزی فعلی بقولهم سعرو سته فعلته بقولهم سیب و بلهنیة فعلنیة
من قولهم عیش ابله والوقته یلهیها من اعتراض و اول افعل ملحق الا دیکی
والاول را الصحیح انه من و دل سلامن ذال و قیل العکس و القحل افعلا من محل
ای یبس و افعوان افعلان ملحق دافعوان ضغی و اضحیان افعلان من الضحی
و حبقبق فنعلیلا من حقن و عفرنی فعلنی من الغفر لفظ کان معطوف است
بر لفظ حکم در آنجا که گفت فلذا لک حکم بنلامقتیه عنسل یعنی و از بحث که
اشتقاق محقق مقدم است. بر آن دو علامت دیگر سا نرده الیم را بر اودرا
مخصوص گرفته اند منفصلی که عقوییب دانسته میشود با عتبار رعایت اشتقاق
محقق با آن آن دو علامت منفصلی او زان دیگرند اول الندد بفتح همزه
ولام و سکون نون و فتح دال اول که بمعنی شدید الخصومت است چه اترا
موازن افنعل گرفته اند بفتح همزه و تا و سکون نون بزیادتی همزه و نون
بنا بر اعتبار اشتقاق از لدد که بمعنی خصومت است با آنکه این وزن نادر است
پس بعدم نظیر مقتضی آنست که مشتق از الدد بفتح همزه و لام و دال مخفف که آن نیز
بمعنی خصومت است و بر وزن فعلل بوده باشد بزیادتی نون و یک دال چه

این وزن شایع است و ترجیح جانب اشتقاق بر عدم النظیر شده و کشوده
نماید که ذکر این مثال درین مقام مناسب نیست چه مقصد سابقا تقدیم
مراد مخصوص باشتقاق محقق نموده بود و درین مثال از قبیل اشتقاق واضح
است چنانکه مذکور شد که محتمل است اشتقاق از لد و از الد و هر دو احتمال
مساوی‌اند و شیخ رضی رض نیز تصریح نموده بنا بر آنکه این از قبیل اشتقاق واضح است
و بر تقدیر حمل محقق بر معنی لغوی نه اصطلاحی چنانکه پیش گذشت باز نفعی بر آرد
اشتقاق واضح در صورتی مقدمست بر آن دو علامت دیگر که اشتقاق واضح
دیگر موید آنها بوده باشد و در اینجا عدم النظیر موید از احد اشتقاقین
دارد پس ترجیح اشتقاق واضح تنها بر اشتقاق با عدم النظیر بی صورت است
چنانکه پیش ازین دانسته شد دوم معد بفتح میم و عین و دال مشدده که نام
شخصی است و در اصل معدد بوده فتحه دال اول بما قبل منتقل شده و بعد
ازان در دال ثانی مدغم شده که آن موازن مفعل است نشد بدلالت ماند
هم و لیکن باکی دال با اینکه این وزن نیامده نه بر وزن مفعل باشد
هم مرحمند که این وزن شایع است و دلیل بر این معنی اینست که اشتقاق او
چون معد اصلی است نزاید بر وزن تفعلل است چون تدحرج نه
موازن متفعل چه این وزن نیامده و اول شایع است و بر تقدیر ماده
میم در معد که ماخوذ است از معد اصلی باشد باید که در ماخذ نیز

نیز اصلی

نیز اصلی بوده باشد و چون در مقام اعتراضی وارد باین ردش که اصالة
میم در تمعد مسلم نیست و آنچه میگفتند که بر تقدیر زیادتی میم لازم می آید که موازن
تمفعل بوده باشد و این وزن نیامده مسلم نیست لانسلم که این وزن نیامده باشد
بلکه این وزن شایع است چون تمسکن و تمدرع و تمندل که اینها برین وزن اند
بدلیل اشتقاق اینها از سکون و درع و ندل پس چه میشود که میم در تمعد نیز زائد
و آن بر وزن تمفعل بوده باشد پس ثابت نمی شود اصالت میم در تمعد
نیز مصو جواب گفته که این کلمات شاذ اند و قیاس بر اینها چنانکه جایز نیست
و چون تمعدد را ابتوان بر وزنی گرفت که شایع بوده باشد و آن تفعلل است
باصالت میم جایز نیست قیاس آن بر اینها و حکم بزیادتی میم و کسر جیم مرجل بضم میم
و سکون راء بی نقطه و فتح جیم و آن جامه ایست مشتمل بر الوان مختلفه و امثال
موازن فعالل شمرده اند باصالت میم و زیادتی لام با آنکه غلبه زیاده مقتضی آنست
که بر وزن مفاعل بوده باشد بزیادتی میم و اصالت لام چه از زیاد میم در اول
کلمه هر گاه بعد از آن سه حرف اصلی بوده باشد غالب و شایع است نهایت
آنکه اصالت میم و وزن اول ترجیح یافته بقرینه اشتقاق آن چون ممرجل
بضم میم اول و فتح میم ثانی و فتح راء و فتح جیم که بمعنی مرجل است و با آن از یک اصل
مشتقند و چون میم ثانی در ممرجل اصلی و آن موازن مفعلل است و بر وزن ممفعل نیست
بزیادتی هر دو میم بدلیل آنکه این وزن نیامده پس در ممرجل و مرجل پس باید میم حرف

بعد زاید

اصلی بوده باشد چهارم ضنهاء بفتح ضاد و نقطه دار و سکون ها و فتح یا و دو نقطه از زیر
و همزه بر وزن جعفر و ان زنیست کوچک پستان که هرگز حایض نشود و از این جهة باین
اسم نامیده شده که در و معنی شبه مرد است و ضنهاء ماخوذ است از مضاهاة
یعنی مشابهت و این اسم را سیبویه و جمهور موازن فعلا بر وزن جعفر شمرده اند
و حکم بزیادتی همزه در ان نموده اند نه بیا بانکه این وزن نیامده و همزه نیز در غیر اول
کلمه غالبا اصلی میباشد بدلیل رتبه اشتقاق ان چون ضنهاء ممدود بر وزن
حمراء چه هر دو از یک اصل ماخوذ اند و همزه چون در ممدود البته زاید است
بدلیل انکه الغیر منصرف مستعمل شده و علتی از جهة منع صرف ان بغیر
الف ممدوده نیست و این در صورتیست که همزه زایده باشد و اگر همزه اصلیه
باشد الف ممدوده نخواهد بود و منع صرف بلا علت میشد پس در ضنها
و بر وزن جعفر نیز باید قایل شد بزیادتی همزه پس اگرچه عدم النظیر و غلبه
زیاده هر دو مقتضی اصالت همزه اند و زیادتی یا تا انکه این اسم بر وزن
فعیل بوده باشد بزیادتی یا میان عین و لام لیکن چون اشتقاق
مقتضی عکس است حکم بمقتضای ان نموده اند و انرا موازن فعلاء
شمرده اند باصالت یا و زیادتی همزه پنجم ضیفان بفتح فا و سکون یا و
دو نقطه از زیر و الفی در میان دو نون که مرد خوش رفتن را گویند و درخت
سلح و برگ پر اینز گفته اند و ان را السو ازل حیتال بفتح فا و [illegible]

شاخ

یا دالفی

بالفی میان عین ولام گرفته اند بزیادتی یا و اصالت نون نه بروزن فعلان بالف
ونون مزیدتین بعد از لام الفعل و اصالت یا با اینکه غلبه زیاده مقتضی عکس است
چه الف ونون مزیدتین در اخر کلمه غالبا زیاد میشود علت الحکم رعایت
اشبه اشتقاق اوست چه فتن بفتح فا بمعنی آمده واتفاقا هر دو نون در ان
اصلیند ششم جرالیض بضم جیم والفی درمیان رای بی نقطه و یای دو نقطه از زیر
وضاد نقطه دار که بمعنی شکم بزرگ است واین اسم بمقتضای اشتقاق بروزن فعیل
است بزیادتی همزه هرچند که این وزن نیامده و همزه اکثر اصلیه و موازن فعلال
بدو لام نیست اگرچه این وزن شایع الاستعمال آنکه جراض بکسر جیم وسکون را بمعنی
آمده و واو در جرواض چون زاید و حروف اصول ان منحصر در جیم و را و ضاد است
در جرالیض نیز چنین بوده باشد بزیادتی همزه هفتم مغری بکسر میم وسکون عین وفتح
رای نقطه دار و الف مقصوره واین بمقتضای اشتقاق موازن فعلا است
چه اصالت میم و زیادتی الف مقصوره با آنکه غلبه زیاده مقتضی آنست که بروزن مفعل
بوده باشد بزیادتی میم و اصالت الف مقصوره چه میمی که در اول کلمه و بعد از ان سه حرف
اصلی بوده باشد غالبا زاید است لیکن چون مغرا بفتح میم وسکون عین بهمان معنی
آمده و در ان میم حرف اصلی است البته الف الحاق است باید که در ان نیز چنان بوده
باشد هشتم سنبته بفتح سین بی نقطه و سکون نون و فتح بای یک نقطه و دو تای
دو نقطه که بمعنی قدری از زمان است واین اسم بمقتضای اشتقاق موازن فعللة

گرفته اند باصالت نون و زیادتی هر دو با اینکه این وزن نادر است و
بر وزن فعللتة نادر است و بر وزن فعنلتة بنیست بر زیادتی نون و اصالت
تای اول با اینکه این وزن شایع است بدلیل انکه سبب بفتح سین و سکون
نون و بای یک نقطه بهمان معنی آمده و نون در ان البته اصلی است اتفاقا
و لو پوشیده نماند که این مثال از اشتقاق محقق نیست بلکه از قبیل اشتقاق
واضح است چه چنانکه محتمل است که مشتق از سبب بوده باشد باصالت
نون و زیادتی تا همچنین محتمل است اشتقاقش از سبب بفتح سین و
سکون بای موحده و تای دو نقطه از بالا چه این نیز بهمان معنی آمده چنانکه
میگویند مضی سَبْتٌ من الدهر و سَنبَتَةٌ و سَبْتٌ و سَبْتَةٌ منه و این دو
دو احتمال هر دو مساویند پس ترجیح اصالت نون و زیادتی تای اول
بر عکس ان بی‌صورت است چه مذکور شد که در اشتقاق واضح مخیریم
در عمل بمقتضای هر یک از ان احتمالین بلکه میتوان گفت که در اینجا
اولی ترجیح است چه دانسته شد که در اشتقاق واضح هرگاه احد احتمالین
مؤیدی داشته باشد از عدم نظیر یا غلبه زیاده ان مقدم است و درین
مثال عدم نظیر مؤید عکس است پس ان ترجیح اولی خواهد بود و نهم بلهنیة
بضم بای یک نقطه و لام و سکون ها و کسر نون و فتح یای دو نقطه از بالا که
بمعنی سعت عیش است و ان بحکم اشتقاق موازن فعلیة است بر زیادتی لام

نون و بر

بزیادتی نون و بر وزن فعلنه است بسکون لام اول و کسر لام ثانیه باعتبار اصالة
نون نیست تا آنکه اصلش رباعی بوده باشد با آنکه وزن اول نادر و ثانی شایع است
بدلیل اشتقاق ان چه ابله بفتح همزه و سکون با و فتح لام و ها بمعنی عبث و اشتغ آمده
بدون نون و یا نیز در مثال مذکور زاید است بدلیل مذکور و باعتبار غلبه زیاده چه
یا درین محل غالبا زاید است و هم عرضنه بکسر عین بی نقطه و فتح رای بی نقطه و سکون صاد
نقطه دار و فتح نون و تای دو نقطه از بالا و ان شتر برا گویند که بهنجار رود از شوخی و ان
بحکم اشتقاق موازن فعلنه است بزیادتی نون نون بر وزن فعلله بسکون لام
اول با آنکه اول نادر و این شایع است بدلیل آنکه در ماخذش یعنی اعتراض که
بمعنی بعرض راه رفتن است نون نیست و اگر این اشتقاق نمی بود میتوانست
قایل شد باصالت نون تا آنکه کلمه رباعی و موازن قمطر بوده باشد بالحاق تای
تانیث یازدهم اول بفتح همزه و فتح واو مشدده و لام و ان بمقتضای اشتقاق
موازن افعل است بزیادتی همزه و اصالت بر دو واو که در یکدیگر مدغم شده اند
و بر وزن فوعل نیست باصالت و زیادتی واو یا آنکه غلبه زیاده مقتضی انست
که برین وزن باشد چه غالبا واوی که حرف ثانی کلمه و بعد از همزه بوده باشد
زایده است و دلیل بر وزن اول اشتقاق اوست چه مونث ان اولی
بر وزن فعلی بضم فا و سکون عین و فتح لام و الف مقصوره و جمعش اول بر وزن
فعل بضم فا و فتح عین آمده مانند اکبر و کبری دیگر اگر موازن فوعل میبود بایستی که

موئنث آن اُوّلَتَه و جمعش اوایل بر وزن فوعلة و فواعل بوده باشد مانند
جوهر و جوهره و جواهر و ببر کر اولی و اُوَل بوده باشند بدانکه در حروف اصول
اول بنابر قول اول خلاف واقع شده بعضی گفته اند که انها دو دو لام است
واحد واوین و دیگری مدغم شده و بعضی گفته اند که انها واو و همزه لام است
و در اصل اُوأل بوده همزه عین الفعل منقلب بواو با واو عین الفعل مدغم شده
و بعضی گفته اند که انها همزه واو و لام است و در اصل أأْوَل بوده که فاعل الفعل
است منقلب بواو و عین الفعل مدغم شده و چون انقلاب همزه بواو مخالف
قیاس است مص قول اول را ترجیح داده و صحیح نامیده دوازدهم الفحل بکسره همزه
و سکون نون و کسر قاف و سکون حا بی نقطه که بمعنی بری است که گوشتش از
غایت لاغری باستخوان چسبیده باشد و ان موازن الفعل است بزیادتی همزه
همزه واون با انکه این وزن نادرست و موازن فِعَلّل لیه السلام مثبت
با انکه این وزن شایع است چون قرطعب و جردل بدلیل اشتقاق وان
از محل بفتح قاف و سکون حا که بمعنی خشکیدن است و دران همزه و نون مثبت
سیزدهم افعوان بفتح همزه و سکون فا و ضم عین بی نقطه و واو و الف و نون
مزیدتین که نام افعی نر است و ان بمقتضای اشتقاق موازن افعلانست
بزیادتی همزه و اصالت واو و بر وزن فعلوان مثبت با صالت همزه و زیادتی
واو و این دو وزن اگر چه هر دو نا الغند و زیادتی همزه و واو در ین کلمه محل

غالب

غالب است لیکن بمقتضای اشتقاق او راجح است چه با خدش که مفقود است
همزه نیست و واو هست چهاردهم اضیحان بکسر همزه و سکون ضاد نقطه دار
و کسر حای بی نقطه و یای دو نقطه از زیر و الف و نون زاید تا آن که نام علفی است
و آن موازن افعلانست بزیادتی همزه و اصالت یا بدلیل اشتقاق و آن از
ضیحی و بر وزن فیعلان نیست با اصالت همزه و زیادتی یا با آنکه یا بعد از سه حرف
اصلی غالبا زایده است پانزدهم خنفقیق بفتح خای نقطه دار و سکون نون
و فتح فا و کسر قاف و سکون یای دو نقطه از زیر و قاف که بمعنی داهیه و حادثه
عظیم است و آن موازن فنعلیل است بزیادتی نون با آنکه این وزن با آنکه
این وزن نادر است و قلبه زیاده نیز مقتضی اصالت این نون است چه
نون ساکنی که حرف ثانی کلمه بوده باشد غالبا اصلی است نه زاید پس عدم
نظیر و غلبه زیاده هر دو مقتضی اصالت نون و موازنه آن اسفند یا فعللیل
بدو لام بعد از عین چه این وزن شایع تر است چون سلسبیل و جرشل و امثال
اینها لیکن چون در اشتقاق آن مانند خفق که بمعنی اضطراب است
و خفقان نون نیست در اینجا نیز باید چنین بوده باشد شانزدهم عفرنی بفتح عین
بی نقطه و فا و سکون رای بی نقطه و فتح نون و الف مقصوره که نام شیری است قوی
که بخاک و مال کند شکار خود را و آن بحکم اشتقاق موازن فعلنی است بزیادتی
نون با آنکه این وزن نادر است نه بر وزن فعللی با اصالت آن با آنکه این وزن

شایع است بدلیل اشتقاق اینکلمه از عفر بفتح عین وفا که نام خاک است
وچون مصنف فارغ شد از بیان تعارض میان اشتقاق وعدم نظیر باغلبه زیاده
واز تحقیق ترجیح اشتقاق بران دو علامت بیان مینماید صورت وقوع معارضه
را در میان اشتقاقات وترجیح بعضی از انها را بر بعضی وچون معلوم است
بالبدیهه اشتقاقی دیگر بوده باشد ان اشتقاق محقق متحقق نخواهد بود از جهة
متعرض ان نشد ودر اشتقاق واضح وراجح این معارضه ممکن است چه میتواند
بود که احتمالات متعدده در اشتقاق کلمه متحقق باشد که بمقتضای هریک از انها
منافی مقتضای دیگری بوده باشد پس مصنف اولا بیان مینماید صورت
وقوع معارضه را در میان اشتقاقات واضحه باین قول که فان رجع
الی اشتقاقین واضحین کأرطی واولق حیث قیل بعیر ارط وراط وادیم
ماروط ومرطی ومألوق ومولوق جاز الامران وکحسان وحمار قبان حیث
صرف ومنع یعنی اگر در کلمه احتمال دو اشتقاق واضح موجود بحیثیتی که احدهما
از هیچ جهة راجح نبوده باشند ومقتضای هریک از انها منافی مقتضای
دیگری باشد مثلا احدهما مقتضی زیادتی حرفی یا وزنی بوده باشند ودیگری
مقتضای اصالت الحرف ووزنی دیگر بوده باشد درینصورت جایز است
حکم بمقتضای هریک از انها بی تفاوتی واز جمله وجوه ترجیح نابید یکی از انها است
بعدم نظیر باغلبه زیاده چنانکه حال القا استعار باین معنی شد ومصنف جهة ایضاح

این مطلب

این مطلب چهار مثال ایراد نموده اول اَرْطی بفتح همزه و سکون رای بی نقطه
و فتح طای بی نقطه و الف مقصوره که نام درختی که در صحاری رویئده میشود که
برگ انرا شتران میخورند و دباغت پوست باین میکنند چه احتمال دارد
که همزه اصلی و الف مقصوره زاید بوده باشد جهة الحاق بجعفر و موازن فعلی
خواهد بود و درینصورت بدلیل انکه اسم فاعل ان اَرِط بروزن ضارب
و اسم مفعول ان مَأرُوط بروزن مضروب با همزه آمده و میگویند بعیر ارِط
و جلد مَأرُوط بروزن مضروب یعنی شتریست خورنده اَرْطی و پوستیست
دباغت یافته به ارطی و چون همزه درین دو مشتق اصلی و فاء الفعل
است ظاهر آنست که در ارطی نیز چنین بوده باشد و احتمال دارد که
همزه زایده و الف اصلی موازن افعل بوده باشد بدلیل انکه اسم فاعل
ان راط مثال قاض و اسم مفعول است مرطی مثال قاض و اسم
مفعول است مرطی مثال مقضی آمده چنانکه گفته اند بعیر راط و ادیم مرطی
و چون همزه درین دو مثال نیست و راء فاء الفعل است ممکن است
که در ارطی نیز چنین بوده باشد پس الف در ارطی منقلب از یا خواهد بود
و لام الفعل و ان بروزن افعل است و این دو احتمال مساوی اند چه از
هیچ طرف مرجحی نیست دوم اولق بفتح همزه و سکون واو و فتح لام و قاف
که بمعنی جنون است چه این نیز محتمل است که موازن فعلی بوده باشد

باصالت همزه و زیادتی واو چه اسم مفعول ازان با همزه آمده چون مالوق
بر وزن مجنون بمعنی ان و محتمل است موازنه ان با فعال بنا بر زیادتی همزه
واصالت واو چه اسم مفعول ازان بدون همزه بلکه با واو نیز آمده چون
مولوق و هیچ یک ازین دو احتمال بخالی ندارند سیم و چهارم حسّان
بفتح حای بی نقطه و شین مشدده بی نقطه والف و نون که نام شخصی است
و قیّان بفتح قاف و یای یک نقطه مشدده والف و نون که نام جانوریست از حشرات
الارض چه این دو مثال احتمال دارند که موازن فعلان بوده باشند باصالت
نون و زیادتی یک سین و یک یا باعتبار اشتقاق اول از حُسْن
که بمعنی نیکوئیست و اشتقاق ثانی از قیْن بفتح قاف که بمعنی مسافر است
در دو ترتیب و موید این احتمال آنکه این دو کلمه منصرف آمده اند در
کلام بعضی از فصحا و انصراف دلیل اصالت نون است چه اگر زایده بوده
باشد غیر منصرف خواهد بود بعلت علمیت والف و نون زایدتین و احتمال
دارند که موازن فعلان بوده باشند باصالت هر دو سین در اول
و هر دو یا در ثانی و زیادتی نون در هر دو باعتبار اشتقاق اول از حس
بکسر حا و تشدید سین که بمعنی ادراک است و اشتقاق ثانی از قیب بفتح قاف
و دو یای یک نقطه که بمعنی لاغریست و موید این احتمال آنکه این دو کلمه غیر
منصرف نیز مستعمل شده اند در کلام بعضی از فصحا و عدم انصراف بنا بر

زیادتی نون است چه اگر نون اصلی بوده باشد بغیر از علمیت علت دیگر
از علل منع صرف نخواهند بود پس هر دو سین و هر دو با اصلی خواهند بود
و بعد ازین بیان میکند مص حکم صورت وقوع معارضه را میان اشتقاق
راجح و غیر راجح باین قول که و الا فالترجیح کملأک قیل مفعل من الا
لوکة ابن کیسان فعأل من الملاک و ابو عبید مفعل من او بثت ای علقت
والکوفیون فعلی من ماس وانسان فعلان من الانس وقیل افعان
من نسی لمجیء انیسیان و ترموت فعلوت من الترب عند سیبویه کما نه الدلول
وقال فی سبردت فعلول وقیل من السبر وقال فی سنباته فعلاله وقیل
من السنبت الضعاف کلا کا القصر و تربة فعلة من الترب وقیل من السراة و موسی
قیل من ماس وقیل من الاوس لانها اقل وقیل القراء من الاین یعنی اگر
این دو احتمال اشتقاق مساوی بوده باشند یکی از وجوه رجحان که بعضی از آنها
در ذیل تفصیل امثله دانسته خواهد شد درین صورت اکثر قایل شده اند بترجیح
راجح و بعضی درین قسم نیز قایل بتجویز مقتضای هریک شده اند اینست خلاصه
شرح جاربردی درین عبارت مص و پوشیده نماند که این خلاف در صورتیست
که رجحان بعضی از آن احتمالات از راه تأیید بعدم نظیر یا غلبه زیاده بوده
باشد بلکه از جهات دیگر بوده باشد والا ظاهر آنست که بلا خلاف راجح مقدم
بوده باشد و شیخ رضی رض در شرح [illegible] گفته که مراد مص ازین کلام آنست که اگر

در کلمه اشتقاق واضح نبوده باشد بلکه اشتقاق غیر واضح بوده باشد چون
تتبالته و ترتوت و شمردن با آنکه دو اشتقاق واضح بوده باشد لیکن احدهما
اوضح از دیگری باشد اکثر درین دو صورت ترجیح اشتقاق است و در صورت
اولی بعضی ترجیح داده اند غلبه زیاده و عدم نظیر را برین اشتقاق بعید
در حال معارضه و بعضی عاکس گفته اند و اگر هیچ یک از آنها معارض این
اشتقاق نبوده باشد درین وقت بطریق اولی آن اشتقاق معتبر
خواهد بود و در صورت ثانیه اکثر ترجیح اوضح است و بعضی تجویز عمل بمقتضای
هر دو نموده اند انتهی و مصنف جهت ایضاح این مطلب هشت مثال ایراد
نموده اول ملأک بضم میم و سکون لام و همزه مفتوحه و کاف که در
اصل ملک است بدلیل جمع ملک بر ملائکه و ملائک و این اسم احتمال
اشتقاق از الوکه بضم همزه و ضم لام و سکون واو و فتح کاف و تا که بمعنی
رسالت است دارد و احتمال دارد از مشتق از لاک بفتح لام و سکون همزه
که بمعنی ارسال است بوده باشد درین دو احتمال میم زاید و همزه اصلی
است و احتمال دارد که مشتق بوده باشد از ملک بضم میم و سکون لام
باصالت میم و زیادتی همزه و بهر یک ازین دو احتمال جمعی قایل شده
اند کسانی که گفته که مشتق از الوکه و هو ازان معتقد است بتقدیم عین
بر فا و در اصل مالک بوده بسبب قلب مکانی یعنی تقدیم عین بر فعل

برفلاک

برخلاف ملائک شده و مرجح این اشتقاق آنکه دران معنی رسالت معتبر است
چنانکه کریمهٔ جاعل الملائکة رسلا ناظر باین معنی است و چون این اشتقاق را
مشتمل بر خلاف ظاهری است که آن قلب مکانی است ابی عبیده و جمعی
دیگران را مشتق از لاک و بر وزن مفعل بتقدیم فا گرفته اند و این وجه را اصمعی
بعید شمرده و از وی منقول است که در بیان بعید گفته که لاک بمعنی ارسال است
و بر تقدیر اشتقاق از آن ملاک بمعنی مرسل بکسر سین خواهد بود و ملک
رسول است نه مرسل و این وجه ضعیف است چه بر تقدیر این اشتقاق ممکن است
که ملاک اسم مکان بوده باشد یعنی موضع رسالت نه اسم فاعل یا مصدر
میمی بوده باشد از باب تسمیهٔ مفعول بمصدر و ازین جهت جاربردی گفته
که حق اینست که اگر لاک بمعنی ارسال ثابت شد اشتقاق ملائک از آن
بهتر است از آن دو اشتقاق دیگر چه بضرورت قلب مکانی و عدم نظیر لازم
نمی آید بخلاف اشتقاق آن از الوکه ملاک که مشتمل برین دو مفسده است
و ابن کیسان را عقیده آنکه ملاک مشتق است از ملک بموازن فعال
است و این احتمال بسیار بعید است از دو جهت یکی عدم مناسبت
میان این اسم و آن ماخذ و دیگری عدم نظیر چه وزن فعال نادر است
دوم موسی بضم میم و سکون واو که بمعنی اُستره سرتراشی است و این
کلمه احتمال دارد که میم دران زاید و الف اصلی و بر وزن مفعل بضم میم و سکون

فا بوده باشد و مرجح این احتمال اشکال اشتقاق اوست که صیغه متکلم بمعنی حلقت
است و این اشتقاق ظاهر است باعتبار مناسبت معنوی و مذهب لغویین
است و صراحی بخو بر بموذه اشتقاق ان را از اسوت الحرج که بمعنی اصلحته است
چه موسیقی مصلح قوی زیاد است و بنا برین نیز میم زاید و الف اصلی و بروزن
مفعل است و در اصل موسوشو بوده و قرار اعتقاده انکه میم ان اصلی و الف
زایده و بروزن فعلی و ماخوذ است از ماسین بروزن باع مع گفته میشود
ماس زید در وقتی که تکبر و بزرگی بموقع کند و این احتمال مرجوحست بنت بدو
احتمال اول از دو جهت یکی عدم تحقق مناسبت میان موسیقی و ماخذش
بنا برین احتمال و وجود مناسبت معنوی بنا بر دو احتمال اول و دیگری انکه
اگر الف زایده بوده باشد الف تانیث خواهد بود و این تنهای باعث
منع صرف میشود بدون احتیاج بعلت دیگر از علل منع صرف پس باید
که در غیر حال علمیت نیز غیر منصرف بوده باشد و حال انکه چنین نیست
بلکه پیش از علمیت و بعد از تنکیر منصرف است پس معلوم می شود که الف
اصلی و لام الفعل است بعلامت تانیث و درینصورت میم زاید خواهد بود
و پوشیده نماند که بنا بر قول فرامیتواند که موسیقی ماخوذ از موشن باشد
که ان هم بمعنی حلق شعر است و بنا برین مرجوحیت این قول از یک جهت
است و شاید دالست که موسی بن عمران علیه السلام نام او ماخوذ از ماء و شجر است

و معرب موسی

ومعرب موشی بشین بانقطه والف است ودر لغت عربی شو نام اب وشا
نام شجر است چنانچه صاحب کشاف گفته وصاحب قاموس گفته که سا
یعنی بسین بی نقطه نام شجر بوده وان حضرت باین اسم نامیده شده بعلت آنکه
در تابوتی در آب یافت شده بود وصاحب قاموس یا معرب میشو یعنی وجد
فی الماء است که نام ان حضرت است در توریه بسم انسان که احتمال دارد که
همزه او اصلی والف ونون زاید باشد وموازن فعلان بوده باشد باعتبار
اشتقاق ان از انس چنانکه مذهب بصریین است بدلیل آنکه انس بکسر همزه
وسکون نون وانس بفتح همزه ونون وانیس بفتح همزه وکسر نون ویای
ساکنه واناس بضم همزه بمعنی انسان آمده اند وهمزه در اینها بلا خلاف
اصلی است وبدون الف ونون اند وکوفیون را عقیده آنست که همزه
در انسان زایده والف ونون نیز زایده اند ودر اصل انسیان بوده
یای لام الفعل برخلاف قیاس افتاده پس آن موازن افعلان است
ومشتق است از نسی بدلیل آنکه در مصغر ان انیسیان گفته میشود بضم
همزه وفتح نون وسکون یای تصغیر وکسر سین وفتح یای لام الفعل پس ازان [illegible] میشود
که لام انسان در اصل یا بوده ودر تصغیر بان اصل عاید شده چنانکه قاعده
تصغیر است وقول اول راجح است باعتبار شدت مناسبت معنوی
باآنکه حذف یای برخلاف قیاس شاذ است وبعضی از ان مشتق از نیاس

گرفته اند و این بمعنی ابصار آمده و انسان باین اسم ازان نامیده شده

که دیده میشود چنانکه بجان بان اسم نامیده شده اند ازجهته انکه دیده

نمی شوند و پوشیده اند از ابصار و بنابرین نیز بر وزن فعلانست چهارم ترکوت

بفتح تاء دو نقطه از بالا و فتح راء بی نقطه و ضم باء یک نقطه و سکون واو و تاء دو

نقطه از بالا که بمعنی ذلول و هموار است و سیبویه گفته که تاء اول دران اصلی

و واو با تاء اخر زایداند و موازن فعلوت است باعتبار غلبه زیاده چه غالبا واو

و تا در شکل این بنا زایده اند چون جبروت و رحموت و برهوت و رهبوت

و ملکوت و امثال اینها و بنابرین مشتق است از تراب چه ذلت مناسبت

با خاک دارد چنانکه کریمه او مسکینا ذا متربة مشعر است باین معنی و احتمال

بعیدی دارد که تاء اول نیز زایده و مشتق از تربت و بر وزن تفعوت

بوده باشند و شتر را ازین جهت ذلول میگویند که بسبب تربیت و کار فرمودن

هموار میشود و چون احتمال اوضح است سیبویه و اکثر ان را ترجیح داده اند

بر ثانی پنجم سبروت بضم سین بی نقطه و سکون باء یک نقطه و ضم راء

بی نقطه و تاء دو نقطه از بالا که نام دلیلی است که راه ها را خوب شناسند

و ان را سیبویه بر وزن فعلول گرفته باصالت تا در کلمه بنابرین رباعی

الاصل است و تا را زایده و موازن فعلوت نگرفته چنانکه بعضی

گفته اند باعتبار ندرت این وزن هرچند که این بحسب اشتقاق ظاهرتر است

چه در سبهوت

چه درینصورت مشتق از سبر بفتح سین و سکون با ورا خواهد بود که آن
بمعنی قطع مسافت است و مناسبت میان دلیل حاذق و این معنی در
کمال ظهور است بخلاف احتمال اول که مبداء اشتقاقش ظاهر نیست
مگر بتکلفی تمام چنانکه سیبویه گفته که آن مشتق است از سُبْرُوت بمعنی
بمعنی بیابان خالی از آب و علف و مفصل این اجمال آنکه چون سبروت و سُبْرُوت
در لغت بمعنی بیابان خالی آب و علف بمعنی دلیل حاذق هر دو آمده
و کلام جوهری مشعر است بآنکه تا در سبروت بمعنی بیابان مذکور اصلی
بوده باشد ازینجهت سیبویه در سُبْرُوت بمعنی دلیل نیز تا را اصلی شمرده
و چون در مبداء اشتقاق این خفائی بود سیبویه آنرا مشتق از سبروت
بمعنی بیابان گرفته و تغیر لفظی که در اشتقاق معتبر است گفته در اینجا آن
تغیر لفظ برینست بمعنی ضمه سین در احدهما بغیر ضمه است که در دیگر است چون
ضمه فلک در حال افراد و جمع و اینجروف در غایت تکلف است
بلکه ظاهر اینست که سبروت در احد معنیین حقیقت و در دیگری مجاز بوده
باشد و مویّد اینست آنکه صاحب قاموس معنی اول آنرا اصلا متعرض
نشده و اولی ترجیح آن احتمال دیگر است هر چند که موجب انجرار بود زن
نادر است بتتاله بکسر تای دو نقطه از بالا و سکون نون و بای یک نقطه
و الف و لام و تای دو نقطه از بالا که بمعنی زن کوتاه بالا است و این را بعضی

موازن فعلاله شمرده اند یا فعالته تا دال اول و بنا برین این اسم رباعی الاصل
خواهد بود و جمعی گفته اند که نون زایده و مشتق از نبل بفتح نون و با است که بمعنی
صغار و ذلت است و کوتاهی مناسبت با ذلت دارد و بنا برین موازن
تفعاله خواهد بود و باعتبار ندرت این وزن و کثرت فعلاله سیبویه اول
را ترجیح داده ششم سریة بضم سین بی نقطه و کسر رای مشدده و فتح یای مشدده
و تا و ان کنیزی را گویند که بواسطه جماع گرفته باشند بعضی گفته اند که مشتق
است از سر که بمعنی جماع و بمعنی کتمان نیز آمده و ایشان اختلاف نموده اند
در وزن این کلمه جمعی از ایشان گفته اند که یای مشدده از برای نسبت است
و ان بر وزن فعلیة است و منسوب به سر است و اگرچه قیاس مقتضی کسر سین
است در نسبت بسر لیکن بر خلاف مضموم شده چنانکه در نسبت بدهر دهری
بضم دال آمده و بنا برین یای مشدده زایده است و دیگران گفته اند که منسوب
بسر نیست بلکه مشتق است ازان و در اصل سرورة بوده بضم سین و رای
مشدده و واو ساکنه و بعد ازان رای مخففه مفتوحه و تا بر وزن فعولة
پس رای مخففه لام الفعل و یک را ازان دو رای که باهم مدغم شده اند عین الفعل
و دیگری زایده است بجهت تضعیف بعد ازان بسبب اعلال سریة شد
و طریقه اعلالش اینکه رای مخففه که لام الفعل است منقلب بیا باشد و سرویة
حاصل و بسبب اجتماع واو و یا در یک کلمه و سکون سابق واو منقلب بیا و یا
مدغم با قبلش

مدغم و ما قبلش ان یعنی راء مشدده بسبب مناسبت یا مکسور شد سریه بحصول پیوست
پس سریه موازن فعلیة الیث که در اصل فعوله بوده و بعضی گفته اند که مشتق
است از سراه بفتح سین در او الف و یا که بمعنی برگزیده است و بنا برین قول
نیز بر وزن فعیله است لیکن در اصل سرواه بوده و همزه مفتوحه که لام الفعل
است منقلب بیا شد سرویة حاصل شد و بعد ازان بطریق مذکور سریه
بحصول پیوست و بنا برین نیز یک را عین الفعل که بان مدغم است زایده است
جهته تضعیف و یک با لام الفعل است باعتبار انقلاب ان از همزه که
لام الفعل است و دیگری که با ان بالام الفعل مدغم شده زایده است باعتبار
انقلاب از واو زایده و اخفش را عقیده انست که سریه مشتق است از سرور
و بنا برین قول نیز بر وزن فعلیه است و در اصل سرورة بوده و بطریق اعلال
مذکور بعینه سریه حاصل شده و بعضی گفته اند که مشتق است از سری
بفتح سین و کسر را با اشباع و یاء مشدده که ان نیز بمعنی برگزیده است و ظاهر
است که بنا برین نیز در اصل سرویة بوده باشد پس موازن فعیله خواهد
بود و چون وزن فعیله شایع است بخلاف فعیله که ان نادر است اکثر
احتمال اول را ترجیح داده اند استم سونشه بفتح میم و ضم همزه با اشباع و واو
ساکن و یا دو نقطه از بالا که بمعنی افابت و ما یحتاج است و سیم در ان اصلی
است باعتبار استقاق او چون بان سون گفته میشود مانه بمونه هرگاه متحمل

کفایت و باحتیاج او شود پس موازن فعوله خواهد بود و در اصل مؤونه بوده
بدو واو اول منقلب بهمزه شد و بعضی گفته اند که میم آن زایده و مشتق است
از اول بفتح همزه و سکون واو که نام یکباچه بار است و مناسبت معنوی میان
مؤونه دادن اینست که مؤونت موجب ثقل است و ثقل لازم اولست و در اصل
مأونه بوده بسکون همزه و ضم واو و ضمه واو بما قبل انتقال یافته پس مؤونه بوزن
مفعله بفتح میم و ضم فا و سکون عین و فرا گفته که میم زایده است لیکن مشتق از
ازین بفتح همزه و سکون یای دو نقطه از زیر که بمعنی تعب و شدت است چه تحمل
کفایت موجب تعب و شدت است و بنابرین مؤونه در اصل مأینه بوده بسکون
همزه و ضم یا بعد از انتقال ضمه یا بما قبل از راه مناسبت ضمه با قبل منقلب بواو
شده و بنابرین قول نیز مؤونه موازن مفعله است بضم فا و سکون عین و اکثر
اشتقاق اول را ترجیح داده اند باعتبار شدت مناسبت معنوی و حکم باصالت
میم نموده اند و چون مصنف فارغ شد از بیان احکام اشتقاق اشتقاقات
که در معربات متحمل است و معرب کلمه را گویند که واضع آن عجم باشد
و عرب آن را در معنی استعمال کند بی تصرفی چون قالون و ابریشم و امثال
اینها یا با تصرفی چون سجیل بکسر سین و جیم مشدده مکسوره و یای دو نقطه
از زیر ساکنه و لام که معرب سنگ گل است و منجنیق بفتح میم و سکون
نون و فتح جیم و نون مکسوره بعد از آن و یا ساکنه و قاف که معرب من

چه نیکست

چه نکتست و دلیل بر اینکه منجنیق معرب است و واضع اش واضع لغت
عرب نیست اینست که اجتماع جیم و قاف در هیچ یک کلمه از کلمات لغت
عرب واقع نشده مگر در صورتیکه معرب بوده باشد یا اینکه حکایت
آوازی بوده باشد چون جَلَنْبَلَق بفتح جیم ولام و سکون نون و فتح بای
یک نقطه ولام و قاف که حکایت آواز در بست ضخیم که در وقت گشودن
و بستن از آن بر می آید بدانکه در اسماء معربه خلاف است که آیا حکم باصالت
و زیادتی حرفی میتوان نمود یا نه مشهور بین الجمهور جواز این حکم است چه عرب
چون تکلم باین اسماء و تصرف در آنها نموده اند بعنوان جمع و تصغیر و
نظایر اینها پس بمنزله کلمات عربیه خواهند بود و از این جهته حکم نموده اند بزیادتی
الف در لجام و یاء در ابراهیم باعتبار آنکه جمعشان لجم بالضم لام و جیم بی الف
و ابارة بدون یا می آید و بعضی را عقیده آنکه جمعشان حکم باصالت و زیادتی
حروف و موازنات در معربات جاری نیست و همین مذهب اول را اختیار نموده
و متعرض وزن یکی از معربات شده و به نسبت این دو کلمه از کلمات عرب را
ایراد نموده باعتبار شرکت در اوزان محتمله و گفته که و اما منجنیق فان
اعتد بجنقو فمنفعیل و الا فان اعتد بجانیق ففنعلیل و الا فان اعتد بسلسلیل
علی الاکثر ففعللیل و الا ففعلیل و مجانیق یحتمل الثلثة و منجنون مثله الا فی منجنون
الا فی منفعیل ولولا منجنین لکان فعللولا کعضرفوط و خندریس کمنجنین یعنی سیم

ونون اول در منجنیق زایده اند اگر اعتمادی باشد بر قول آن عربان که
گفته اند جنبونا یعنی انداختند بسوی ما منجنیق را پس درین فعل میم ونون اول
بنیست پس باید که در منجنیق زایده بوده باشند وبنا برین بر وزن منفعیل است
واگر اعتماد بقول ایشان نکنیم باعتبار آنکه در کلام فصحا وبلغا استعمال این
فعل نادر است وباعتبار ندرت این وزن نیز وباعتبار آنکه دو حرف زاید
در کلمات عربیه نیامده مگر در مشتقات چون منطلق ومنکسر ونظایر اینها پس
درینصورت اگر اعتمادی بوده باشد بر آنچه منقول است در جمع منجنیق که آن
عبارت از مجانیق است لامحاله میم اصلی خواهد بود چه حذف نون اول
وثبوت میم در مجانیق دلیل است بر اصالت میم چنانکه قاعده است که در
حال جمع تکسیر کلمه باصل خود راجع میشود با آنکه اگر میم نیز زایده بوده باشد لازم
می آید اجتماع دو حرف زاید در اول کلمه غیر مشتق واین جایز نیست و
وبنا برین منجنیق موازن فنعلیل خواهد بود اگر اعتمادی برین جمع منقول نیز بوده
باشد باعتبار عدم استعمال آن در کلام فصحا پس اگر اعتمادی بوده باشد
بسلسبیل یعنی گوییم که وزن فعللیل آمده در کلمات لغت عرب چنانکه مذهب اکثر است
پس منجنیق نیز برین وزن است باصالت میم ونون اول وثانی هر دو درنصورت
اصل آن رباعی خواهد بود واگر اعتمادی بوزن سلسبیل نبوده باشد یعنی گوییم
که وزن فعللیل از اوزان کلمات عربیه نیست وسلسبیل را شاد و نادر احد کیم چنانکه

مذهب بعضی

نزببب بعضی است درینصورت منجنیق موازن فعلیل بنونی بعد از لام اول خواهد بود
وحکم باصالت میم ونون اول هردو خواهیم نمود چه دلیلی بر زیادتی انها نیست واصل
در حروف اصالت است واز دیاد باقی حروف چه از دیاد حرف در اخر کلمه و نزدیک
باخر اولی است ودر مجانیق که جمع اوست نیز این سه احتمال جاریست یعنی
اگر اعتماد به جنقونا بوده باشد میم دران زاید است وان موازن مفاعیل است
واگر بران اعتمادی نبوده باشد پس اگر اعتمادی بوزن سلسبیل بوده باشد
میم دران اصلی وموازن فلالیل خواهد بود باسقاط عین الفعل که نون اول است
در منجنیق واگر اعتمادی برین وزن نیز نبوده باشد موازن فلانیل خواهد بود بنونی
بعد از الف جمع باصالت واسقاط نون عین الفعل درینصورت نیز مجنون بفتح میم
وسکون نون وفتح جیم وضم نون ثانی وسکون واو ونونی که بعد ازان دولاب
است ان نیز چون منجنیق است در اوزان مذکوره الا وزن اول که در منجنیق مبنی
بود بر اعتماد بر جنقونا پس اگر در جمع منجنیق اعتماد بوده باشد بر مجانیق درینصورت
منجنون موازن فنعلول خواهد بود ثنائی ورباعی خواهد بود والا موازن فعللول
خواهد بود مگر اصالت میم ونون اول نیز باصالت میم وزیادتی نون اول واگر اعتمادی
بر سلسبیل باشد منجنون موازن فعللول خواهد بود باصالت میم ونون اول
وزیادتی نون ثانی ودلیل بر انیکه مجنون درین احتمالات شارک است با منجنیق اینکه
منجنین بر وزن منجنیق بمعنی مجنون آمده پس معلوم میشود که منجنون در اصل منجنین در

در احکام مذکوره با منجنیق شریک است پس منجنون نیز چنین خواهد بود منجنین البته موازن فعللول

می بود مانند عصفوط که ان البته برین وزن است چه این وزن از اوزان شایعه است

واگر گوئی که هر گاه بنای احتمالات را در منجنین شارکت ان با منجنیق گذاشتند پس

در احتمال اول نیز باید که بان شریک بوده باشد میگویم که در منجنیق باان اعتبار احتمال

اول جاری بود که جنقو با فعل ازان آمده بود لهذا الوزن نادر منفعیل قایل میشوم واز

منجنین بمعنی دولاب چون چنین فعلی نیامده احتیاج بارتکاب چنین وزن نادر

نیست با امکان اوزان دیگر که فی الجمله شیوعی دارند و چند پس نیز مثال منجنیق است

لیکن در دو وزن مشهور یکی فعلیلل بفتح فا و سکون عین و فتح لام اول و کسر لام

ثانی با اشباع و سکون یا و لام بنا بر اصالت نون و دیگری فنعلیل بفتح فا و سکون

بعد از فا و پیش از عین بنا بر زیادتی نون و احتمال منفعیل نیست که مبنی است

بر زیادتی فا و نون هر دو چنانکه دانسته شد در منجنین و احتمال وزن فعلیل نیز می زند

و دلیل خواجه در چند پس بولی در مقابل نون دویم منجنیق و منجنین نیست و چون مص

فارغ شد از بیان احکام علامت اولی از علامات اصالت و زیادتی حرف

که ان عبارت است از اشتقاق بیان مینماید حکم علامت ثانیه یعنی عدم نظیر را

در وجه تقدیم این علامت بر علامت ثالثه یعنی غلبه زیاده اشعار بتقدیم اوست

در وقت معارضه با یکدیگر چنانکه نکته در تقدیم اشتقاق نیز تنبیه بر تقدم اوست

در حال معارضه با این دو علامت و میباید دانست که طریقه معرفت زیادتی حرف

بعدم تبر نظر

بعدم نظیر نزد مصنف برسه وجه است اول خروج الکلمه بر تقدیر اصالت حرفی از
اوزان شایعهٔ کلمات عربیه و دخول الکلمه در یکی از اوزان شایعه بر تقدیر زیادتی
الحرف دوم خروج الکلمه از اوزان شایعه بر تقدیر اصالت حرفی در کلمهٔ دیگر و
دخول الکلمه اولی در اوزان شایعه بر تقدیر زیادتی الحرف در کلمهٔ ثانیه پس معلوم
میشود که در کلمهٔ ثانیه این حرف زاید است سیوم خروج الکلمه از اوزان شایعه بر
تقدیر اصالت حرفی و بر تقدیر زیادتی ان نیز و این قسم محل خلاف است چنانکه
بعد ازین دانسته خواهد شد و مصنف بطریقه اولی اشاره نمود باین قول که فان
فقد الاستقاق فبخروجها عن الاصول کتاء تفل و ترتب و کنون کنتال
و کنهبل بخلاف کنهبل و نون حنطاو و قنفخر یعنی بر تقدیر فقدان استقاق در
در کلمه دانسته میشود زیادتی حرف بسبب بیرون رفتن وزن کلمه که مشتمل
است بران حرف از اوزان شایعه کلمات عربیه بر تقدیر اصالت الحرف
و دخول الکلمه در یکی از اوزان شایعه بر تقدیر زیادتی الحرف پس از جهة عدم
لزوم وزن نادر باید قایل شد بر زیادتی الحرف و مصنف جهة ایضاح المطلب
چند مثال ایراد نمود اول و دوم تتفل بفتح تاء اول و سکون تاء دوم و ضم
فا و لام که نام بچه روباه است و ترتب بضم تاء اول و سکون را و بالی نقطه
و فتح تاء دوم و بای یک نقطه که چیزی ثابت را گویند چه اگر تا در اول
این دو اسم اصلی بوده باشد موازن فعلل بفتح فا و ضم لام اول و فعلل

بضم فا و فتح لام خواهد بود و این دو وزن در کلمات عرب نیست پس لامحاله باید
زایده باشد تا آنکه موازن تفعل بفتح تا و ضم عین و تفعل بضم تای و فتح عین بوده
باشد بدانکه شیخ رضی رض گفته که ترتیب را از امثله فقدان استقاق شمردن
معقول نیست چه استقاق او از رتب ظاهر است چه رتب بمعنی ثبت است بیت
سیم کنتأل بکسر کاف و سکون نون و فتح تای دو نقطه از بالا و سکون همزه و لام
که بمعنی شخص کوتاه است چه اگر نون اصلی بوده باشد موازن فعلل فعلال بکون
عین و سه لام و سکون لام ثانی خواهد بود اگر همزه نیز اصلی باشد بنابرین اسم
خماسی است و این وزن نادر است و اگر همزه زایده بوده باشد بر وزن فعلال
بهمزه ساکنه در میان دو لام خواهد بود و این وزن نیز نیامده پس باید که
نون زایده باشد تا آنکه فنعلل بنون ساکنه در میان فا و عین و دو لام
با سکون لام اول بوده باشد بنابر اصالت همزه یا موازن فنعال بوده
باشد بهمزه ساکنه میان عین و لام بنابر زیادتی همزه نیز چهارم کنهبل که
بفتح کاف و نون و سکون ها و ضم بای یک نقطه و فتح آن نیز آمده و لام که بمعنی
درخت بسیار بزرگ کنده است چه بر تقدیر اصالت نون در آن موازن
فعللل به لام خواهد بود در آن وزن نیامده پس باید که نون زایده و
موازن فنعلل بلام مفتوحه میان فا و عین بوده باشد بخلاف نون در کنهور
بفتح کاف و نون و سکون ها و فتح واو و را بی نقطه که ابر عظیم را گویند چه اگر

ان اصلی

ان اصلی بوده باشد بتحریک بوزن نادر میشود باعتبار شیوع وزن فعلول
و واو دران زاید است از جهت الحاق بباب سفرجل خنفساء بضم خاء نقطه
دار و سکون نون و فتح فاء و سین و الف ممدوده چه بر تقدیر اصالت
نون ان موازن فعللاء که نایابست خواهد بود پس لابد باید حکم بزیادتی
ان نمود دانرا موازن فنعلاء بنون ساکنه میان فاء مضمومه و عین مفتوحه
گرفت ششم قنفخر بضم قاف و سکون نون و فتح فاء و سکون خاء نقطه دار
و راء بی نقطه که شخص عظیم الجثه را گویند چه اگر نون ان اصلی بوده باشد
موازن فعللل به لام و سکون لام ثانی خواهد بود و این وزن نایابست
پس باید که نونش زایده و موازن فنعلل بدو لام و سکون اول و نون
ساکنه در میان فاء و عین بوده باشد و پوشیده نماند که اوزانی که درین شش
اسم بر تقدیر زیادتی تا در دو مثال اول و بر تقدیر زیادتی نون در چهار اسم
اخر لازم می آید همه نایابست چنانکه اوزانی که بر تقدیر اصالت انها لازم می اید
نایابست پس ذکر این اسما از برای مثال طریقه اولی از عدم نظیر خوب نیست
بجهه این طریقه چنانکه دانسته شد در صورتیست که وزن کلمه بر تقدیر زیادتی
الحرف از اوزان شایعه بوده بلکه انها امثله طریقه ثالثه که بعد ازین خواهد امد
میتوان بود و بعضی از شراح ازین اعتراض جواب باین روش گفته
که مراد مصنف ازین امثله بیان عدم نظیر است بر تقدیر اصالت با قطع نظر از

تقدیر زیادت پس بر تقدیر زیادت هرچه خواهد باشد و سوکماتی بر
و بطریقه ثانیه از عدم طرق نظیر اشاره نمود باین قول که او تخروج
زنبه اخرمی لها کنا تثقل و ترتیب و لون فنفخ مع بنفح و
خفقان مع خفضا که و ثمرة النجح مع النجو ح یعنی اگر بر تقدیر اصالت
حرفی از حروف کلمه ان کلمه از اوزان شایع بیرون نرود و در صورت
شناخته میشود زیادتی و اصالت ان از راه دیگر که اهل اشتقاق
این کلمه است پس اگر بر تقدیر اصالت آن حرف در کلمه مثال دیگری
بر وزنی دیگر که با این کلمه مشتق از یک اصلی بوده باشد
از اوزان شایعه بیرون رود البته میشود زیادتی الحرف در
کلمه اول نیز چه مفروض است که مبدا اشتقاق هر دو یکی است
و درین یکی چون آن حرف البته زاید است پس در ان یکی نیز
باید چنین باشد و مصنف جهة ایضاح این طریقه نیز چند مثال ذکر
نموده اول و دویم تتفل بضم تاء اول و سکون تاء دویم
و ضم فا و لام و ترتیب برای لی نقطه ساکنه در میان دو تاء مضموم
و بای یک نقطه و اخر که بمعنی ترتب و تتفل اند بفتح تاء اول
در اول و فتح تاء ثانی در ثانی که پیشتر مذکور شد آمده اند چه
بر تقدیر اصالت تاء اول درین دو مثال اگرچه وزن نادر لازم

نمی آید

می آید چه درین صورت موازن فُعْلُل بضم فا و لام اول و سکون عین خواهد بود
و این وزن شایع است چون برین و امثال آن لیکن درین صورت
لازم می آید که تای اول در تقل و ترب بفتح تای اول و فتح تای ثانی و در ثانی
نیز اصلی باشد و این موجب انجرار بوزن نادر است چنانکه گذشت سیم قنفخر
بکسر قاف و سکون نون و فتح فا و سکون خای نقطه دار و رای بی نقطه که
بمعنی قنفخر مضموم القاف است که مذکور شد چه بر تقدیر اصالت نون درین
مثال اگرچه بر وزن شایع است که فِعَلّل است چون قرطعب لیکن بنابرین
لازم می آید که در قنفخر مضموم القاف نیز اصلی بوده و آن موجب انجرار
بوزن نایاب است چنانکه گذشت چهارم خُنْفُسار بضم خای نقطه دار و سکون
نون و ضم فا و سین و الف ممدوده که بمعنی خُنْفَسار بفتح فا که مذکور شد آمده
پس بر تقدیر اصالت نون در مضموم الفاء اگرچه موازن فعلالست
بضم لام اول و این وزن شایع است لیکن بنابرین لازم می آید که در مفتوح الفا
نیز اصلی بوده باشد و آن موجب لزوم وزن نادر است چنانکه گذشت پنجم الَنْجوج
بفتح همزه و لام و سکون نون و فتح جیم اول که نام عود بخور است چه بر تقدیر اصالت
همزه در آن اگرچه آن موازن فیعلل چون غضنفر خواهد بود و این وزن شایع است
لیکن بنابرین لازم می آید که همزه در الَنْجوج بفتح همزه و لام و سکون نون و ضم
جیم اول که بهمان معنی است نیز اصلی بوده باشد و آن موازن فعلول خواهد بود

وزین وزن نایابست پس باید که در هر دو نه اید و موازن افنعل
و افنعول بوده باشند و بطریقهٔ ثالثه از طرق معرفت زیادتی حروف
و اصالت آن بعدم نظیر اشاره نموده باین قول که فان خرجتا معا
فزایدا ایضا کنونی نرجس و حنطأو و نونی جندب اذا لم یثبت جخدب
الا ان تشذ الزیادة کمیم مرزنجوش دون نون برناسا اذ لم ترد المیم اولا خامسة
و نون برناسا و اما کنابیل فمثل خزعبیل یعنی اگر بر تقدیر اصالت حرفی
و بر تقدیر زیادتی آن حرف هر دو وزن نایاب و نادر لازم اید در هر صورت
حکم بزیادتی آن حرف لازم است باعتبار کثرت مزید فیه در اسما و
قلت مجرد از زواید و جهت ایضاح این طریقه نیز چند مثال ایراد نموده
اول نرجس بفتح نون و سکون رای بی نقطه و کسر جیم و سین بی نقطه
که معرب نرگس است و بر تقدیر اصالت نون و زیادتی آن هر دو
اگرچه وزن نایاب لازم می آید چه فعلل و نفعل هیچیک در کلمات
عربیه نیامده لیکن باعتبار کثرت مزید فیه و قلت مجرد در اسما حکم
بزیادتی نون شده و آنرا موازن نفعل گرفته اند و اگر گوئی که نرجس
چون اسم عجمی است چرا حکم باصالت آن نمیکنند چنانکه اصل است
در حروف کلمه و مجرد و مزید فیه در اسماء عجمیه نمی باشد تا آنکه باعتبار
قلت آن و کثرت این ترکیب خلاف اصل توان نشد و عدم

موازنه

موازنه ان با کلمات عربیه معتد به ندارد چنانکه بعضی در جالینوس
نون را باین اعتبار اصلی شمرده جواب میگویم که این جنس اگرچه واضعش
عجم است لیکن عرب انرا استعمال کرده و حکم کلمات خود را بران
جاری ساخته پس ظاهر اینست که در موازنه نیز حکم کلمات عربیه داشته
باشد و قیاس ان بجالینوس قیاس مع الفارق است چه ان اسم
جنس و این علم است و عرب در معربات غیر علم بعضی از تصرفات
میتوانند کرد که در معربات علمیه تجویز نموده اند پس ممکن است که در
معربات علمیه موازنه معتبر نباشد و در غیر علمیه معتبر بوده باشد
دویم حِنطَأْو بکسر حای بی نقطه و سکون نون و فتح طای بی نقطه و سکون
همزه و واو که بمعنی کوتاه بالا و بمعنی شکم بزرگ نیز آمده و بطای نقطه
دار بمعنی کوتاه بالا است و این نیز بر تقدیر اصالت نون و زیادتی
ان همزه هر دو موجب وزن نایابست چه بر تقدیر اصالت نون موازن
فِعَلْلُو و بر تقدیر زیادتی ان موازن فنعلو است چه واو هر بر تقدیر زایده
است نزد سیبویه باعتبار غلبه زیادتی واو بعد از سه حرف اصلی
و فرا گفته که اگر نون و واو هر دو زایده باشند الکلمه بر وزن فنعلو است
و اگر واو اصلی و نون به تنهایی زایده باشد درینصورت موازن فنعلل
است بدو لام با سکون لام اول و سیرافی را عقیده ان که جمیع حروف

وزن الکلمه از اوزان شایع خواهد بود چون قرطعب و جردحل و سنداد
و قنداد و امثال اینها بخلاف آنکه حکم بزیادتی واو و نون هر دو یا احدهما کنیم
که درینصورت از اوزان نادر خواهد بود هر چند که این دو حرف درین دو
موضع غالب الزیاده اند و پیش ازین دانسته شد که هرگاه بر تقدیر زیادتی
حرفی وزن نادر لازم آید و بر تقدیر اصالت الحرف نی درینصورت واجب
حکم باصالت الحرف هر چند که غلبه زیاده با آن معارضه داشته باشد
سیوم جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال و بای یک نقطه که نام
ملخ سبز یا دراز است و آن را باعتبار مذکور موازن فنعل گرفته اند بزیادتی
نون هر چند که این وزن نایابست باعتبار تساوی زیادتی آن با اصالت
در استلزام وزن نادر چه بر تقدیر اصالت موازن فعلل خواهد بود و این
نیز نایابست اگر جخدب بتقدیم جیم مضمومه بر خای نقطه دار ساکنه و دال
مفتوحه و بای یک نقطه که مرادف جندب است ثابت نباشد و اگر
این ثابت باشد پس درینصورت لا محاله حکم باصالت نون در جندب
باید نمود چه بر تقدیر اصالت درین وقت وزن نایاب لازم نمی آید
و نظیری خواهد داشت که آن جخدب است و شیخ رضی رضه فرموده
که اول زیادتی این نون است بر هر تقدیر خواه جخدب ثابت بوده باشد
و خواه نی بدلیل اشتقاق چه آن مشتق است از جدب بفتح جیم و سکون

دال

دران که بمعنی قحط و خشک سالی است بسبب مناسبت لفظی و معنوی چه ملخ
موجب حصول قحطی است از جهت خوردن زراعات و دانسته شد
که اشتقاق مقدم است بر جمیع علامات و انچه مذکور شد که درین طریقه
حکم بزیادتی حرف می شود در صورتیست که زیادتی الحرف درین موضع
متعاد نبوده باشد وان حکم باصالت الحرف خواهد شد باعتبار علامت
ثالثه یعنی غلبه زیاده چنانکه تحقیق ان گذشت و بعد ازین نیز خواهد آمد چون
میم در مرزنجوش بفتح میم و سکون رای بی نقطه و فتح زای نقطه دار و سکون
نون وضم جیم و سکون واو و شین نقطه دار چه زیادتی میم در اول اسمی که
بعد ازین چهار حرف اصلی بوده باشند نادر است مگر در مشتقات
از فعل چون مدحرج در مثال ان پس باید حکم باصالت ان میم کنیم و
چون میم اصلی است باید که نون زایده باشد والا حروف اصول کلمه
شش خواهد بود و حروف اصول اسم زیاده از پنج نمی باشند چنانکه
در اول کتاب مذکور شد پس مرزنجوش موازن فعللول است
اگرچه این وزن نایابست و بر وزن مفعلول نیست بزیادتی میم نیز باعتبار
مذکور با انکه این وزن نیز نادر است چهارم برناساو بفتح بای یک نقطه و
سکون رای بی نقطه و نون و الف و سین بی نقطه و الف ممدوده که بمعنی
ابن الست چه بر تقدیر اصالت نون دران و بر تقدیر زیادتی ان بر دو وزن

لازم می آید چه فعلالل و فعلالل هیچیک نیامده لیکن باعتبار کثرت مزید فیه
و قلت مجرد از زواید این اسم را موازن فعلانل شمرده اند و صل عبارت
مصـ و نون یز نامسار باین روش موافق شرح شیخ رضی رضوان است و این
مبنی است بر عطف نمودن این عبارت را بر نون نرجس و جار بردی انرا
معطوف بر میم مرزنجوش گرفته و بنا برین معنی این عبارت اینست که چنانکه
در مرزنجوش حکم باصالت میم می شود باعتبار شذوذ زیادتی ان درین موضع
همچنین در یزناسار حکم باصالت نون میشود باعتبار شذوذ زیادتی ان درین
موضع چه نونی که حرف ثالث کلمه اسم و متحرک بوده باشد غالبا اصلی است
و این معنی اگرچه بحسب لفظ اقرب است لیکن معنی اول بحسب معنی اظهر است
چه مصـ بعد ازین حکم بتعلیه زیادتی نون نموده در صورتیکه حرف ثالث کلمه
بوده باشد و این شرط را ذکر نموده اگرچه امثله که ایراد نموده در انها نون
است و این دلیل بر اشتراط سکون نون نمی شود و در کلام احدی
از شراح بغیر از جار بردی تشریح باین اشتراط نیافتیم تا انکه بعضی ازیشان
شروطی چند ایراد نموده اند که بعد ازین دانسته خواهد شد و در کنابیل بضم
کاف و فتح نون و سکون همزه و کسر بای یک نقطه یا اشباع و سکون یای
دو نقطه از زیر و لام بعضی نون را زاید گرفته اند یا همزه و یا و هم یا بمعنی راضی
میت چه بنا برین موازن فعاعیل خواهد بود و این وزن نیامده پس نون و همزه

رادران

را در ان اصلی شمرده تا انکه موازن فعالیل بوده باشد که از اوزان شایع است
مانند خزعبل و لو شده نماند که ذکر کنابیل در ذیل امثله طریقه اولی انست و اولی است
و چون سخن خارج شد از بیان احکام عدم نظیر بیان مینماید حکم علامت سیم یعنی غلبه زیاده
را باین قول که فان لم تخرج فبالغلبة کالتضعیف فی موضع او فی موضعین
مع ثلثه اصول للالحاق وغیره کقردد و مرمریس و عصبصب و همرش و عند الاخفش
اصلیه همرش کجحمرش لعدم فعلل قال وکذالک لم یظهر والمعنی اگر اشتقاق
ظاهری در کلمه نبوده باشد و ان کلمه یا امثله اشتقاق ان از اوزان شایعه بیرون
نروند بسبب زیادتی حرفی از حروف ان کلمه یا اصالت الحرف در این صورت علامت
زیادت و اصالت غلبه زیاده و اصالت است یعنی اگر الحرف در ان موضع که واقع
غالبا زیاده است الحرف زیاده خواهد بود و اگر غالبا اصلی است چون تضعیف
از دیاد حرفیکه از جنس یکی از حروف اصول کلمه بوده باشد و این غالب است
در کلمه بشرط انکه ان کلمه ثلاثی بوده باشد و در رباعی و خماسی غالب نیست و اگر
گوئی که زلزل و عسعس و امثال اینها از رباعی الاصول شایع است میگویم که مراد
از تضعیف چنانکه دانسته شد ازدیاد حرفی است از برای تضعیف و در امثال
این رباعیات جمیع حروف اصلیه اند و برین قیاس سلسبیل و امثال ان از اسماء
خماسیه الاصول و فایده تضعیف بالحاق فردی است از افراد کلمه یا افراد دیگر
دیگر از برای اجرای احکام الحاق با یک حرف مضعف میشود چون قردد که [illegible]

افزوده شده برقرد جهت الحاق ان اسباب جعفر یا دو حرف وانها یا فا و عین اند
چون مَرمَرِیس بفتح هر دو میم و سکون رای اول و کسر رای دویم و یای دو نقطه از زیر ساکن
بعد از رای دویم و سین بی نقطه که بمعنی حادثهٔ عظیم است چه فا و عین دران مکرر شده
از جهت الحاق بسلسل پس مرمریس موازن فعفعیل و یا عین و لام اند چون عَصَبصَبْ
بعین بی نقطه مفتوح و دو صاد بی نقطه مفتوح که در میان انها بای یک نقطه ساکنه واقع است
و بای دیگر در آخر که بمعنی عصب محکم است و بجهت محکم را نیز گویند چه صاد و با دران مکرر شده از جهت
الحاق بسفرجل وان موازن فعلعل است وصورت ثانیه یعنی انکه علت تضعیف غیر الحاق
بوده باشد چون حِمَّرِش بفتح حا و میم مشدده و رای بی نقطه مکسور و شین نقطه دار چه مذهب
جمهور انست که میم مکرر شده جهت غیر الحاق و دلیل بر این تضعیف کثرت اوست در کلمات
و بنا برین رباعی الاصول و موازن فعّلل است بفتح عین مشدده و بعضی را عقیده انکه
این کلمه خماسی الاصول است و در اصل حِنمرش بوده بسکون نون بعد از حا و پیش از میم
مفتوحه مخففه نون منقلب بمیم و با میم مدغم شده و بنا برین موازن فعلال است
بسه لام و استدلال نموده بر این مطلب باینکه بر تقدیر قول بتضعیف بنحو بوزن نادر
می شود چه وزن فعّلل مشدد بعین مفتوحه نیامده پس عدم نظیر دلالت دارد بر اصالت
هر دو میم با انقلاب اول از نون چه در صورت وزنی که لازم می آید فعللل بسه لام و سکون
عین است و این وزن شایع است مانند جحمرش و امثال ان و چون در مقام
دعوی امتی ظاهر ابر اخفش وارد بود و ملخص ان اینکه اگر حنمرش در اصل حمرش می بود

بالیستی

بالبتی که نون بحال خود بماند و منقلب بمیم نشود چه بر تقدیر قلب و ادغام مشتبه میشود وزن او
بوزن فعلل مشدد عین و هرگاه قلب و ادغام باعث اشتباه وزن کلمه بوزن دیگر شود آن
قلب و ادغام مجوز نیست چنانکه در موضع خود ان شاء الله تعالی دانسته خواهد شد اخفش در جواب
گفته که این اشتباه در صورتیست که وزن فعلل آمده باشد و مفروض اینست که آن وزن نیامده
پس فاعل قال در عبارت مصنف قال و للالحاق لم یظهر و ضمیر مستتر راجع باخفش و ذالک
اشاره است بعدم فعلل بدانکه در صورتیکه تضعیف جهت الحاق بوده باشد ادغام
احد مثلین در دیگری جایز نیست و اگر برای الحاق نبوده باشد ادغام واجبست چنانکه
قبل ازین باین معنی اشاره شد اگر گوئی که غرض مصنف از باب زیاده بالالحاق زیاده ایست
که مقصود از آن الحاق و تضعیف نبوده باشد چنانکه در صدر مبحث معلوم شد پس
ذکر تضعیف مطلقا خواه غرض از آن الحاق بوده باشد خواه نی درین مقام بی صورتست
میگوئیم که چون درین مقام مقصود مصنف بیان و سد غلبه زیاده است و این معنی در تضعیف
نیز محقق است از نجهت متعرض ذکر تضعیف شد پس ذکر آن درین مقام بالعرض است
و این معنی از نجهت متعرض ذکر تضعیف شد پس ذکر آن درین مقام بالعرض است و این معنی
از نجهت متعرض ذکر و موید این حرف آنکه از جمله امثله تضعیف قردد را ایراد نموده
با آنکه زاید در آن مثل دال از حروف الحاقیست و مقصود مصنف بیان زیادتیست که
از آن حروف بوده باشد والزاید فی نحو کرم الثانی فی نحو کرم الثانی وقال الخلیل
الاول و جوز سیبویه الامرین و اختلاف واقع شده در تعیین زاید در مثل کرم یعنی

در هر زایدی که از جنس یکی از حروف اصول الکلمه بوده باشد خواه بطریق ادغام
بوده باشد چون کرم یا نی چون قردد پس اکثر نحاة بزیادتی حرف ثانی قایل شده
اند باعتبار انکه در قردد دال اول در مقابل فاء جعفر است و دال دویم را
در مقابل رای و چون فا در جعفر لام الفعل اولست معلوم میشود که دال اول
در قردد لام الفعل اولست و دال ثانی زایده است و چون در قردد اول را
لام الفعل و حروف اصلی و ثانی را زایده گرفته اند در کرم و نظایر ان نیز چنین
گفته اند طرداللباب و این مذهب را ابوحیان نسبت بابوعلی فارسی
و یونس داده و خلیل و ابن عصفور گفته اند که حرف اول از مکرر زاید
و ثانی اصلی است چه در کرم در اصل ان از مدغمات حرف اول باعتبار سکون
اولی است بزیادتی پس در غیر مدغم نیز طرداللباب باید چنین بوده باشد
و سیبویه هریک ازین دو قول را تجویز نموده باعتبار تعارض دلیلین و ابوحیان
از ابن مالک حکایت نموده قول قول بتفصیل را و ان است که در مدغم
اول زایدست و در غیر مدغم ثانی بدلیل جمع بلیغ السریلمی جمیعهم و ابن عصفور اسکت بلقس
ولا یضاعف الفا وحدها و نحو زلزل و صیصیة و قوقیت و ضوضیت رباعی و لیس بتکریر
الفاء والعین للفصل ولا بذی زیادة لاحد حرفی اللین لرفع التحکم و کذالک سلسبیل
خماسی علی الاکثر و قال الکوفیون زلزل من زل و صرصر من صر و دمدم من دم لالتقاق
المعنی بضربون تجویز نموده اند تکریر فاء الفعل کلمه را انتهای بل باتکرار فاجایز است چنانکه گذشت
بدلیل انکه

اصوب است

بدلیل انکه مکرریا پیش از عین الفعل واقع میشود یا بعد از ان بر هر تقدیر مفسده لازم می اید
چه اگر پیش از عین واقع شود متصل خواهد بود بفاء الفعل و احتمال دو حرف از یک جنس
لازم خواهد امد و در یصورت ادغام باسکان حرف اول یعنی فا واجب خواهد بود
و این ممتنع است باعتبار لزوم ابتدا بساکن و همزه وصل اگرچه دفع این امتناع
میکند لیکن گاه لحوق ان موجب اشتباه ان کلمه بغیر باب خود میشود مثلا در تاه
اگر تا مکرر و مدغم و همزه وصل داخل و اتاه گفته شود مشتبه میشود بباب افتعال
و اگر مکرر بعد از عین واقع شود لازم می اید تکرار حرفی با انکه اصلی میان انها فاصله
بوده باشد و در لغت عرب چنین تکراری جایز نیست و اگر گوی که تکرار خا با عین
جایز است چنانکه در عصبصب و مرمریس مذکور شد و در ان ها حرف اصلی فاصله
شده میان خا و مکرر ان چه در عصبصب بای اول که لام الفعل است فاصله شده
میانه صاد اول که عین الفعل است و مکرر ان صاد ثانی نیست و همچنین در مرمریس
رای اول که عین الفعل است فاصله شده میان فاء الفعل و مکرر ان که میم اول
و ثانیند پس چرا در صورت تکرر فاء تنها این فاصله مجوز نیست میگوییم در ان صورت
اگرچه فاصله حرف اصلی است لیکن چون فاصله نیز مکرر است پس بمنزله انست که حرف
اصلی نبوده باشد و چون در مثل زلزل در صیغه تکبیر هر دو صاد بی نقطه و دو نقطه
از بالا و قوقیت بفتح و قاف با واو ساکنه میان انها و یای دو نقطه از زیر ساکنه بعد از قاف
ثانی و تای دو نقطه که صیغه متکلم و مشتق است از قوقاه که نام اواز مرغ است و خصوصیت
از بالا

بر وزن فوقیت که با خود است از ضوضاه که نام آواز مرد بالنت وسلسبیل بوهم آن میشد

که از قبیل مضاعف بوده باشند و حال آنکه چنین نیست و این کلمات را مضاعف

نمیگویند مص رفع این توهم نمود باین روش که مضاعف چنانکه دانسته شد

کلمه ایست که مشتمل بر حرف زایدی که از جنس یکی از حروف اصول کلمه بوده باشد

چون عصصب که در اصل عصب بوده بیک صاد و یک با و دو حرف از جنس عین الفعل

ولام الفعل بران افزوده شد که آن عبارت است از صاد و باء دوم تضعیف

و برین قیاس سر سلس و ازین حروف دانسته میشود که در آن امثله تکریری نیست

چه همه حروف آن کلمات اصلیند بغیر از تا در خصوصیت و فوقیت که ضمیر متکلم

است و از حروف زایده نیستند باعتبار آنکه دلالت بر معنی تکلم میکنند و دانسته

شد که حرف زایدی که مفید معنی بوده باشد از حروف زوایدش نمیدانند

و مکرر نیست در این امثله اصلا زایده نیستند و دلیل بر این آنکه دانسته شد

که فا به تنهایی مکرر نمیشود پس درین کلمات تکراری نبوده باشد فا و عین بر هر دو

مکرر خواهند بود و زلزل موازن فعفع و صوصیت و فوقیت موازن فعفعت

و سلسبیل موازن فعفعیل خواهد بود و لام الفعل می مانند و این جایز نیست

پس معلوم میشود که غیر سلسبیل از آن کلمات رباعی الاصول است و ممکن است

که مراد مص ازین کلام دفع اعتراضی بوده باشد که از حکم بعدم جواز تضعیف فا

به تنهایی بدون تکرار عین چه اگر نیز در این کلمات مکرر بوده باشد بی لام الفعل

می مانند

می‌مانند و این جا نیز نیست و ملخص جواب اینکه اصلا تکریری درین کلمات نیست
بلکه جمیع حروف اینها اصلیه اند و کوفیون تجوز نموده اند تکریر فا را به تنهای بدون
تکریر عین بر نگاه معنی الکلمه حرف ثالث که مکرر فا را است مفهوم شود چون زلزل و صرصر
و دمدم که معنی اینها از زل و صر و دم نیز مفهوم می‌شود و گفته اند که زلزل ماخوذ است
از زل بطریق تکریر زا و صرصر که بمعنی صوت است ماخوذ است از صر بتکریر صاد
و دمدم که بمعنی اہلاک است ماخوذ است از دم بطریق تکریر دال و دلیل
ایشان برین اشتقاق اتفاق اینهاست با اینها در لفظ و معنی و چون
مصنف فارغ شد از بیان احکام علامات و امارات اصالت و زیادت و
و از جمله اینها غلبه زیاده موقوف بود بر معرفت مواضع غلبه زیادتی حروف زیاده
از نجهته بتفصیل اینها پرداخت و گفت که و تزاد الهمزة اولا مع ثلثة اصول فقط
فافکل افعل والمخالف مخطئ واصطبل فعلل کقرطعب یعنی همزه غالبا زایده است
در اول کلمه که بعد از ان سه حرف اصلی بوده باشد چون احمر و احمد و ازین
قبیل است اجفیل بکسر همزه و سکون جیم و کسر فا با اشباع و سکون یا و لام باعتبار
انکه بعد از همزه اگرچه دران چهار حرف است لیکن یا زایده است و حروف اصلیه
ان منحصر است در سه پس اجفیل بوزن افعیل است بنا برین قاعده همزه
که در اول کلمه و بعد از ان سه حرف اصلی بوده باشد و از اشتقاق و عدم نظیر اصالت
و زیادتی ان محکوم به است پس افکل بفتح همزه و سکون فا و فتح کاف و لام

موازن افعل است بزیادتی همزه و بعضی از متقدمین درین حکم مخالفت نموده اند
و گفته اند که همزه در اول کلمه بوده باشد مطلقا خواه بعد از ان سه حرف اصلی بوده باشد
و خواه زیاده یا کمتر اگر راه اشتقاق و عدم نظیر اصالت و زیادتی ان معلوم نشود
اصالت ان محکوم به است و گویا دلیل ایشان بر این معنی اصالت حروف است
و بنا برین اَفْکَل را موازن فعلل دانسته اند چون جعفر و مصنف این قول را خطا
شمرده و وجه خطا اینکه درینصورت باید که افکل در حال علمیت نیز منصرف بوده باشد
چه شرط وزن الفعل خواهد بود باعتبار انکه همزه درینصورت زایده نیست پس
زیادتی که در اول فعل میباشد در اینجا مفقود خواهد بود و علمیت نیز موجب منع
صرف نیست و حال انکه در حال علمیت از اغیر منصرف شمرده اند پس باید
که همزه اش زایده باشد تا انکه علت منع صرفش علمیت و وزن الفعل بوده
باشد با تحقق شرط ان و اگر بعد از همزه چهار حرف اصلی بوده باشد درین
صورت ان همزه غالب الزیاده نیست بلکه غالبا اصلی است مگر در مصادر
و بنا برین هرگاه همزه که حرف اول و بعد از ان چهار حرف اصلی است
دلیلی از اشتقاق و عدم نظیر بر اصالت و زیادتی ان نبوده باشد بمقتضای
غلبه اصالت همزه در چنین موضعی اصالت ان محکوم به است و از جهته
اصطبل را بکسر همزه و سکون صاد بی نقطه و فتح طای بی نقطه و سکون بای یک نقطه
و لام موازن فعلل به سه لام با سکون لام ثانی شمرده اند و از الذباب قرطعب
گرفته اند

کرفته‌اند بر وزن افعل ولام باعتبار زیادتی همزه وابو البقا گفته که علت اصالت همزه
درین موضع دو چیز است یکی آنکه همزه ثقیل و کلمه رباعیه نیز ثقیل است و همزه زایده مفید
معنی زایدی نیست تا آنکه ترکیب زیادتی ثقل بسبب آن توان شد پس ازدیاد همزه
بر رباعی جایز نخواهد بود و دیگری آنکه چنین کلمه که چهار حرف اصلی بعد از همزه در آن متحقق
باشد از کلمات عربیه نیامده بلکه منحصر است در کلمات عجمیه و کلمات عجمیه را اصلی میدانند
و ازین جهة سیبویه واتباع او حکم نموده‌اند باصالت همزه در ابراهیم و اسمعیل اگرچه
در حال تصغیر اسقاط آن نموده‌اند مبرد همزه این دو اسم را اصلی شمرده و در حال
تصغیر بنداخته و در مصغر آنها ابیره واسیمع گفته و همچنین اگر بعد از همزه دو حرف
اصلی بوده باشد درین صورت نیز اصالت همزه محکوم به است چه بر تقدیر زیادتی
آن لازم می‌آید که کلمه متمکن دو حرفی بوده باشد و این جایز نیست بدانکه مفهوم
کلمه نیست که همزه در غیر اول کلمه غالب الزیاده بوده باشد مطلقا وابو حیان
گفته که هرگاه همزه در وسط کلمه بوده باشد آن همزه اصلی است نیز باید که دلیلی
بر زیادتی آن بوده باشد از اشتقاق و عدم النظیر و دلیل بر زیادتی آن در خصوص
چند کلمه است که از انجمله است شمائل و شمأل واگر همزه در آخر کلمه از آن زیاده
از دو حرف اصلی بوده باشد درین صورت غالب الزیاده است چون غلباء
والا اصلی است چون نبأ یا بدل از حروف اصلی است چون ماء و کساء و رجاء که
همزه در آنها مبدل است از واو که لام الفعل است و نیز او گفته که همزه زایده حرف

اول وثانی وثالث ورابع وخامس وسادس وسابع وثامن کلمه واقع میشود
چون احمر وشامل وشمال وحرابض وحمراء ورداء وعاشوراء وبرنسا خارج مراد
آن است که همزه این مواضع گاه زیاده میباشد نه اینکه درین مواضع غالب
الزیاده است وشیخ رضی رضی فرموده که همزه که در غیر اول بوده باشد حکم بزیادتی آن
واجب نیست مگر آنکه دلیلی بر زیادتی آن بوده باشد بلی غالب است زیادتی
آن در آخر اسمی که پیش از همزه در آن الف زایده بوده باشد بشرط آنکه پیش
از الف سه حرف اصلی بوده باشد چون علیاء وسوداء وحمراء والمیم کذالک
متوسطة فی الجاری علی الفعل ومیم غیر مثل همزه غالب الزیاده است در اول
کلمه بشرط آنکه بعد از آن سه حرف اصلی بوده باشد پس چنین میمی هرگاه
دلیلی بر اصالت وزیادتی آن نباشد از اشتقاق وعدم نظیر بمجرد غلبه
زیاده حکم بزیادتی آن میشود چون منبج بفتح میم وسکون نون وکسر با وجیم
که نام موضعی است وبر وزن مفعل است بزیادتی میم وگاه میشود که آن علامت
دیگر موئید غلبه نظر است چون مثال مذکور چه اگر میم آن اصلی بوده باشد
موازن فعلل خواهد بود ودرین وزن نیامده واز زیادی میم متوسط کلی است
در اول هر اسمی که ماخوذ از فعل بوده باشد مگر در اسم فاعل از فعل ثلاثی
مجرد مانند اسم فاعل واسم مفعول ومصدر میمی واسم زمان واسم مکان در دلیل
اشتقاق موید غلبه زیاده است ودرین امثله بدانکه میم هرگاه در وسط کلمه واقع

باشد

باشد ابو حیان گفته که اصالت ان در هر صورت محکوم به است مگر در خصوص
چند لفظی که دلیل دیگر از اشتقاق و عدم نظیر دلالت بر زیادتی ان یا شد
چون دلامص و دمالص و دلمص نزد خلیل و اخفش و مازنی میم را در این
اسما اصلی دانسته اند و چون تمسکن و تمدرع و تمندل و هرگاه میم در اخر کلمه
بوده باشد زایده است در ابنم و فم و فما و حرقلم و حرقکا و شم و سما و زرقم
و ازین قبیل الفاظ بسیار حکایت نموده و گفته که این عصفور حکم با صالت
میم در بعضی ازین کلمات نموده بی دلیل صحیح و باز گفته که میم زایده واقع نمیشود
اول کلمه و ثانی و ثالث و رابع و خامس ان چون بنفج و تمذرع و دلمص و اللقم
و صارم و الیا زیدت مع ثلثه فصاعدا الا فی اول الرباعی الا فیما یجری
علی الفعل و لذالک کان یستعور کعضرفوط خوت و سلحفیه فعلیه و یا غالبا
زایده است در اول و وسط و اخر کلمه بشرط انکه کلمه ثلاثی الاصول بوده باشد
چون یلمع بفتح با و سکون لام و فتح میم و عین بی نقطه که بمعنی سراب و موازن
یفعل است بر زیادتی یا در حیم که موازن فعیل است و چون یای ثانی در لیالی که
زیاده است از جهته حصول صیغه جمع و اشتقاق درین چند مثال نیز دلالت
بر زیادتی یا دارد چون غیلم زیاده بدلیل اشتقاق اول از لمعان دوم
از ضغم که بمعنی عضی یعنی جایدن است و سیوم از رحمت و چهارم از لیل باعتبار
انکه جمع اوست و در هیچ یک ازین مبادی اشتقاق ان یا نیست و بر تقدیر

تحقق شرایط غلبه زیاده حکم بزیادتی یا میشود هرچند که در بعضی دیگر دلالت بران نیز اشتباه

باشد و در اول رباعی الاصول زایده نیست بلکه اصلی است در فعل چون بیر

عج و نظایر ان و در اسم چون یستعور بر وزن فعللول مانند عصفور وهی آ

چه حروف زواید در اول اسمای رباعیه الاصول واقع نمیشوند مگر بعنوان الحاق است

و یستعور بفتح یا و سکون سین بی نقطه و سکون واو و رای بی نقطه نام موضعی

است نزدیک بکوهستان مدینه مشرفه و نام درختی که مسواک بان می شود نیز

آمده و جل بختصر و رابیه و حادثه دباطل را نیز گفته و شیخ رضی رضه فرموده که

عبارت بعض الا فیما یجری علی الفعل غلط است چه اسم رباعی هرچند ماخوذ از

فعل بوده باشد در اول ان یای زایده نمی باشد در غیر اول یای زایده هم

واقع میشود هرچند که ان کلمه رباعی الاصول بوده باشد چون سلحفیه بضم سین

بی نقطه و فتح لام و سکون حای بی نقطه و کسر فا و فتح یای دو نقطه از زیر مخففه

و یای دو نقطه از بالا که نام سنگ لشت است چه در ان زیاده شده از جهت

الحاق ان به قذعمله یا بکه حروف ان چهار است بدانکه ابو حیان گفته

که یای زایده واقع میشود در اول کلمه و ثانی و ثالث و رابع و خامس ان چون

یرنع و ضیغم و ظبیا و حذریه و سلحفیه و بعضی گفته اند که سادس کلمه و سابع ان

نیز آمده چون الهانیه و خنزوانیه و بالواو و بالالف زید یا مع ثلثة اصول

فصاعدا الا فی الاول و کذا الیا کان و ذ تمثل به کحیخفل بدانکه واو و الف

زایده

زایده در اول کلمه مطلقا نمی باشند الف باعتبار انکه ساکن است وابتدا بساکن محال و واو باعتبار انکه هرگاه در اول کلمه واقع شود بر تقدیر ضم و کسر منقلب بهمزه چون اجوه و اشاح در وجوه و وشاح چنانکه در باب اعلال انشاء الله تعالی دانسته خواهد شد و بر تقدیر فتح اگرچه منقلب بهمزه نمیشود لیکن گاه مضموم خواهد شد چنانکه در حال تصغیر و در فعل ماضی مجهول و در ینصورت باید منقلب بهمزه شود و بنا برین مشتبه خواهد شد آن همزه منقلب از واو بهمزه غیر منقلب چه احتمال میرود که این همزه منقلب از واو بوده باشد بلکه در اصل همزه زیاده شده باشد و از ینجهته که واو در اول کلمه زایده نمیباشد ورنتل را بفتح واو و رای بی نقطه و سکون نون و فتح تاء دو نقطه از بالا و لام که بمعنی داهیه و حادثه عظیم است موازن فعنلل گرفته اند بنا بر اصالت واو چنانکه جحنفل بفتح جیم و حاء بی نقطه و سکون نون و فتح لام که بمعنی کلفته لب است برین وزن است. و ابو حیان از بعضی جواز وقوع واو زایده را در اول کلمه حکایت نموده و قول اول را نسبت بجمهور داده و در غیر اول کلمه واو و الف زایده می باشند غالبا بشرط انکه حروف اصول ان سه یا زیاده بوده باشد چون کوثر و کنهور و جدول و مخروط و سرواح و قبعثری بدانکه ابو حیان گفته که واو زایده حرف ثانی و ثالث و رابع و خامس کلمه واقع شده و در اسم و فعل چون کوثر و حوقل و جدول و جمهور و عرقوة و اغدودن و قلنسوة در نعادی الف زایده

حرف ثانی و ثالث و رابع و خامس و سادس واقع شده در اسم و فعل هر دو
چون ضاربٌ و ضَوارِب و عَوْاَر و تغافل و حبلی و سلقی و انطلاق و احلولی
و قعنسی و اغرندی والنون کثرت بعد الف آخرا و ثالثة ساکنة نحو شرنبث
و عرند والحروف فی المضارع والمطاوع و نون غالبا زایده است در دو
موضع یکی هرگاه در آخر کلمه واقع شود و پیش از ان سه حرف اصلی یا زیاده
بوده باشند چون ضحمان و سکران و سرحان و غربان در جمع غراب
و از ینجهة که غلبه زیاده درین قسم مشروط بتقدیم سه حرف اصلی است یا زیاده
سیبویه گفته که نون در مران که نام موضعی است اصلی است نه زاید باعتبار انکه
پیش از نون دو حرف اصلی است نه زیاده چه یک را و الف زایده
اند و گویا مصنف در اشتراط این شرط اکتفا بالقله نموده چه در انها پیش از نون
سه حرف اصلی واقع است دوم هرگاه نون حرف ثالث کلمه بوده باشد
و غلبه زیاده نون درین قسم مشروط باینست که نون ساکن بوده باشد
چه بر تقدیر تحرک این نون غالبا اصلی است چنانکه جاربردی در بعضی
از مواضع شرح این باب تصریح باین معنی نموده و درین شرط نیز گویا مصنف
اکتفا بمثال نموده چه او عرنتن را مثال اورده و نون دران ساکنست
و شیخ رضی رض گفته که بر مصنف لازم است ایراد شرطی درین قسم که ان عبارت
است از وجود دو حرف یا زیاده بعد از نون و بدون این شرط غالب

اصالت

اصالت نون را دانسته وگفته که در عرند اگرچه نون زاید است لیکن
زیادتی ان از راه غلبه زیاده نیست بلکه از راه اشتقاق است چه ان مشتق
است از عرد بدون نون و در موضعی دیگر از شرح باب غلبه زیاده گفته
که اکثر امثله که مص ایراد نموده درین باب زیادتی حروف در انها غالب
نیست خواه از راه اشتقاق معلوم است پس مقصود مص اگر بیان زوایدی
است که غالب الزیاده بوده باشند ذکر این امثله معقول نیست و اگر
مقصود او بیان مطلق زاید است خواه از راه غلبه زیاده معلوم بوده
باشند و خواه نی ذکر این امثله صحیح است لیکن منافی کلام سابق است
چه از ذکر این احکام بعد از عبارت فان فقد فغلبته الزیاده مفهوم میشود
که مراد بیان امثله زوایدی بوده باشد که غالب الزیاده بوده باشند
و زیادتی انها از غلبه زیاده مستفاد تواند شد اگر دلیلی دیگر بر زیادتی انها
نبوده باشد و شطر دلیعی قاعده کلیه است از دیاد نون در صیغه مضارع
متکلم مع الغیر چون نضرب و نشهد و امثال انها و شیخ رضی رضه نموده
که عقیده من انست که حروف مضارعت از حروف زواید نیستند
چه در حروف زایده نیستند چه در حروف زیاده معتبر است عدم افاده
معنی و حروف مضارعت مفید معنی جدیدی هستند که بدون ان حروف
ان معنی مستفاد نمی شود پس حروف در مضارع از قبیل نون مثنی و جمع است

بر وزن افعل و لام باعتبار زیادتی همزه و ابو البقا گفته که علت اصالت همزه از
دو وجه است یکی آنکه همزه ... و آن اتفاقاً از حروف زیاده نیست و همچنین
مطرد و دیگری آنست ازدیاد نون بر فعل ماضی هرگاه مقصود ازان فعل مطاوعه
بوده باشد و مراد از مطاوعه دلالت فعل است بر قبول فاعل آن اثر
را از دیگری چون نون در انقطع و امثال آن میگویند قطعته فانقطع یعنی
بریدم او را و آن قبول بریدن نمود و بریده شد و پوشیده نماند که بنابر گفته
شیخ رضی رضه لازم می آید که این نون نیز زایده نبوده باشد چه این
بنفسه مفید معنی مطاوعت نیست و بدون آن همین معنی مفهوم نمیشود بلکه لازم می آید
که هیچیک از حروفی که در افعال مزید فیه میباشد زاید بر مجرد زایده
نگویند هر چند از حروف زایده بوده باشد چه هر یک از آنها افاده معنی
تازه میکنند چنانکه در ابواب مزید فیه دانسته شد و تحقیق این معنی در صدر مبحث
مذکور شد و ابو حیان گفته که نون زایده در اول کلمه و ثانی و ثالث
و رابع و خامس و سادس و سابع آن واقع میشود در اسم و فعل بر دو نحو
نرجس و نضرب و نخصر و سنبل نزد جمعی که وزن فنعل را اثبات نموده
اند در فعل و النشدد و قلنس و رعشن و اخرنجم و مرجان و سلایان و عثوثن
و مطرد نیست ازدیاد نون در اول کلمه مگر از فعل مضارع پس اگر در اول
اسم یا در اول فعل غیر مضارع بوده باشد اصالت آن نون محکوم است

مگر هرگاه

بلکه هرگاه ما قبل ثالث ساکن دلیلی دیگر دلالت کند بر زیادتی آن و اگر نون حرف ثانی
کلمه بوده باشد ازدیاد آن قیاسی است در باب انفعال و اگر حرف ثالث بوده
باشد ازدیاد آن قیاسی است در باب افعلال و مطرد است زیاده نون
در ثالث اسم هرگاه بیش ازان دو حرف مفتوح الاول بوده باشد چون شرنبث
بشرط آنکه آن نون در مثل خود مدغم نبوده باشد چون عجنس بتشدید نون
چه درینصورت زاید برای تضعیف آن نون که حرف ثالث است ممکن
نباشد ابن جنی را عقیده آنست که چنین نونی احتمال اصالت و زیادت هر دو
دارد و حکم از آنها محتاج است دلیلی از خارج و غیر او واو را زایده میدانند
و اگر در آخر کلمه بوده باشد و بیش ازان حرف علت نباشد البته آن نون
زایده است چون بلعن است چون غسلین و آن حرف علت واو است
درینصورت ازدیاد نون قیاسی است در جمع مذکر سالم چون مسلمون و در غیر
آن سماعی است چون عرجون و امثال آن و اگر آن حرف علت الف
زیاده است پس اگر بیش از الف زیاده از دو حرف اصلی بوده باشد درین
صورت آن نون البته زایده است بشرط آنکه از باب جیحان نبوده باشد
و بعضی درینصورت شرط نموده اند از برای زیادتی آن دو چیز را یکی عدم تضعیف
ما قبل الف و دیگری آنکه بیش از الف سه حرف بوده باشد و بعضی زیاده
برین شرط نموده اند و اگر اول مضموم است باید اسم مثالی بوده باشد چون کیان

وسیرافی گفته که اگر حکم باصالت ان منجر شود بوزن نایاب در نضورت البته
زایده است چون زعفران والاصلیه است چون دهقان وشیطان واضح
انست که در حکم بزیادتی نونی که در آخر کلمه و بیش از ان الف باشد شرطی زیاده
بر ین نیست که بیش از الف زیاده از دو حرف اصلی باشد واز باب ججان
نبوده باشد و در غیر مواضع مذکوره زیادتی نون سماعی است نه قیاسی والتاد
می تفعفل ونحوه وفی نحو عنکبوت وتاء زایده بر دو قسم است قیاسی وسماعی
قیاسی است در باب تفعیل وتفعل وتفاعل وافتعال واستفعال وتفعل و
وتفعال وتفعله وبعضی از شراح در بیان این قسم ایراد نموده اند مضارع یا تا را
چون تقوم وتضرب وتاء تانیثی را که بر فعل ماضی واقسام از مشتقات داخل
میشود چون قامت وقایمه ومضروبه ونظایر اینها وتاء انت را بنابر مشهور
که ان ضمیر مخاطب وتا علامت خطابست وبنابر انکه مجموع انت ضمیر خطابست چنانکه
بعضی گفته اند تا اصلی خواهد بود وابو حیان گفته که در غیر مواضع مذکوره اصالت تا
محکوم به است مگر در چند کلمه که از زیادت تا در اینها سماعی است و دلیل دیگر بر زیادتی
ان نیست وسماعی در اول کلمه بسیار است چون تمساح وتضراب وتمراد وتنباله
وتقضب وتنقل وامثله بسیار در ذیل این ایراد نموده و در وسط نیز واقع شده در
حالتیکه حرف ثانی یا حرف ثالث بوده باشد مانند خنثعله وهمتع وچون زیادتی تا در
وسط کلمه نقیل است اکثر نحاة قایل شده اند باصالت تا در ستعور وبه بدلیت تا کلتا

ودر آخر کلمه

و در آخر کلمه نیز بسیار آید چون رغبوت و رحموت و رهبوت و ملکوت و جبروت
و عنکبوت و غیر اینها والشین اطردت فی استفعل و شذت فی استطاع
قال سیبویه هو اطاع فمضارعه یسطیع بالضم و قال الفراء الشاذ فتح الهمزة و حذف
التاء فمضارعه یسطیع بالفتح و عد سین الکسائی غلط لاستلزامه شین الثلثة
و ازدیاد سین مطرد کلی است در باب استفعال شاذ و نادر است در باب افعال
چون اسطاع بفتح همزه و سکون سین و بعضی چون گفته اند که در اصل أَطْوَعَ
بوده از باب افعال چون فتحه واو بما قبل منتقل و واو منقلب بالف شد
سین زیاد شد عوض از حرکت عین چنانکه در اهراق یعنی همزه ها زیاد شده
بعوض حرکت عین چه آن نیز در اصل أَرْوَقَ بوده بسبب نقل حرکت واو و فتح
ما قبل و انقلاب واو بالف و ازدیاد ها چنین شده و ابو البقا نیز گفته که سبب
ازدیاد سین درین کلمه چه تغیر است که در آن راه یافته و فراء و کوفیون گفته
اند که اسطاع بفتح همزه در اصل استطاع بوده بکسر همزه از باب استفعال و در
اصل استطوع بوده بر وزن استخرج بسبب نقل فتحه واو بما قبل قلب واو
متحرک ما قبل مفتوح بالف استطاع شد بعد از آن تا بیفتاد باعتبار ثقل اجتماع
آن با طاء و کراهت ادغام او با طاء و همزه مفتوح شد بتغیر قیاس اسطاع
حاصل شد و ظاهر عبارت قاموس آنست که همزه بنا برین مکسور بوده باشد
بر اصل خود و از همزه حکایت نموده که آن تا را نمی اندازد بلکه در طا ادغام میکنند

و در قران مجید فما اسطاعوا بتشدید طا خوانده و بنابرین که از باب استفعال بوده
باشد مضارعش یسطیع است بفتح حرف مضارع و حذف تا و ازدیاد سین
دران قیاسی است و بنابر اول مضارعش یستطیع است بضم یاء مضارعه
و ازدیاد سین شاذ و مخالف قیاس است و در زمخشری و جمعی از نحاة از
جمله مواضع ازدیاد سین قیاسا شمرده اند موضعی را که وقف بر کاف مکسوره
واقع شود و گفته اند که درینصورت ازدیاد سین بی نقطه یا شین نقطه دار لازم است
چه اگر وقف بطریق اسکان کاف باشد تعلق گیرد مشتبه میشود بخطاب مذکر
پس در اکرمک و بک و امثال انها گفته می شود و در حال وقف اکرمکس
و بکس یا اکرمکش و بکش و ان را سین کسکسه و این را شین کشکشه
نامیده اند بفتح هر دو کاف و سکون سین و شین اول و فتح سین و شین
ثانی و نابر دو نقطه از بالا و بعضی بکسر هر دو کاف این دو کلمه را حکایت نموده
یا باعتبار انکه مصدر باب فعلل و بمعنی ازدیاد نمودن سین و شین بر کاف خطاب
مونث اند پس باید موازن و حرجفه بوده باشد مانند حوقلة و بسملة
که بمعنی گفتن لا حول و لا قوة الا بالله و بسم الله الرحمن الرحیم اند و چون مص
باین حکم یعنی ازدیادی سین درینمقام راضی نبود گفته که سین درینمقام زایده نیست
چه اگر ان زایده بوده باشد لازم می اید که شین نقطه دار نیز زایده بوده باشد
و حال انکه ان از حروف زوائد نیست و بعضی گفته اند دلیل بر عدم زیادتی

سین است

سخن اینست که سین درین مقام مفید فایده ایست که ان فرق میان خطاب
مذکر و مونث است و حروف زواید مفید فایده نمیباشند و ابو حیان گفته که بعضی
که بعضی گفته اند که سین زایده است در قدموس کقطا و صغبوس و عیدوس از
جهته الحاق به عصفور که در جحنجلة و عشقنة از جهته الحاق بدحرجة و درد مبنص از
جهته الحاق بزبرج و در عرناس از جهته الحاق بسرداح و در خلابس از جهته الحاق
بعذافر و در خندریس نیز بعضی قایل بزیادتی سین شده اند باعتبار انکه ان را مشتق
از خدر میدانند و اما اللام فقلیلة کزیدل و عیدل حتی قال بعضهم فی فیشلة فیعلة
مع فیشة و فی هیقل و فی طیسل مع طیس الکثیر و فی فحجل کجعفر مع افحج و ازدیاد لام
نادر است چه او در اول و وسط کلمه نیامده و در اخر کلمه در خصوص علم زیاد شده
چون زیدل و عبدل در زید و عبد و در غیر علم در اخر بسیار نادر است حتی اینکه
بعضی گفته اند در فیشلة بفتح فا و سکون یا دو نقطه از زیر و فتح شین نقطه دار
لام و ها سر ذکر را گویند لام اصلی و لام الفعل است و یا زایده است باانکه فیشه بدون
لام نیز بامعنی آمده پس ظاهر انست که لام زایده و یا اصلی و عین الفعل بوده باشد
و گفته اند که این دو کلمه هر دو باصالة موضوعند از برای یک معنی و هیچ یک فرع
دیگری نیستند و در هیقل بفتح ها و سکون یا دو نقطه از زیر و قاف مفتوحه و لام
که شتر مرغ را گویند نیز قایل اصالت لام و زیادتی یا شده اند باانکه بدون
لام نیز بامعنی آمده که ان عبارت هیق است و در طیسل بفتح طا و یا دو نقطه و سکون

سبع جمیق

یاء دو نقطه از زیر و فتح سین ولام که مجمع آب و مجمع ریگ است لام را لام الفعل
دانسته اند و یا را زایده با انکه طیس بدون لام بهمین معنی آمده و در فحجل
بفتح فا و سکون حاء بی نقطه و فتح جیم ولام گفته اند که این اسم رباعی الاصل
و بر وزن جعفر است یا آنکه افحج بفتح همزه و سکون فا و فتح حاء بی نقطه و جیم
بدون لام بمعنی ان آمده و ان شخصی است که در وقت ایستادن و راه
و راه رفتن سر پاهای ان نزدیک بیکدیگر باشند و از یکدیگر دور باشد
و در جمیع زین اشله عذر باین روش گفته اند که این کلمات بالام و بی
لام اصالته بموضوعند و ابتدا برای یک معنی بدون فرعیت یعنی بر انکه
ابو حیان گفته که در عبدل عقیده اخفش اصالت لام است و ان مخفف
عبد الله است و در کتاب اوسط اخفش مخالف این عقیده نیز گفته
ولام را زایده دانسته و جمعش را عبادله شمرده در فیشله و هیقل اکثر
گفته اند که لام زایده است بدلیل فیش و هیق بدون لام و ابن جنی تجویز
نموده اصالت لام را در بق دو کلمه و خلیل قایل باصالت شده و در هیقل
و ابو عبیده در ان قایل بزیادتی شده و در طیسل نیز این خلاف جاری
است و ابن قطاع قایل شده بزیادتی لام در نهشل باعتبار اشتقاق
ان از نهش و ظاهر کلام سیبویه اصالت لام اوست و در عنسل نیز
سیبویه قایل باصالت لام شده و محمد بن حبیب بزیادتی ان رفته

ولام در عثول

والام در عثوثول نزد مبرد زایده است و در جمله هایع بعضی گفته اند که مشتق است
از بلع و لام اصلی است و میم زایده و بعضی بعکس قایل شده اند باعتبار انکه
انرا مشتق از همع دانسته اند و ابن قطاع گفته که لام در فعل و در خصوص
اذلعب و ادلهم و جحفل زایده آمده و غیر او قایل باصالت لام درین سه
فعل نیز شده اند و بعضی گفته اند که لام در اسم اشاره زایده آمده چون ذلک
و هنالک و اولئک و ابو حیان خود این قول را تضعیف نموده باین روش
که این زیادتی در بنای کلمه نیست و نیز گفته لام زایده حرف ثانی و ثالث و رابع
و خامس و سادس واقع شده چون فلج و هملع و زیدل و حفضل و سراحیل
واما الهاء فکان المبرد لا یعتد بها و لا یلزمه نحو اخشه فانها حرف معنی
کالتنوین و باء الجر و لام الابتداء وانما یلزمه امهات و نحو اهتی خندف والیاس .
ابی وام فعل فیکون امهة بدلیل الامومة واجیب بجواز اصالتها بدلیل
تامهت فعلة کابهة ثم حذفت الهاء او هما اصلان کدمث و دمثر و ثرة
و ثرثارة و لؤلؤ و لآل و یلزمه ایضا نحو اهراق اهراقة ابو الحسن
هجرع للطویل من الجرع للمکان السهل و هبلع للاکول من البلع
و خولف و قال الخلیل هرکولة للضخمة مفعولة لانها ترکل فی مشیتها
و خولف بدر بودن ها از حروف زیاده خلاف واقع شده مبرد
را عقیده انست که ان از حروف زیاده نیست و منع اعتراض برا ایراد نموده اند

اول اینکه در آخرش در حال وقف ها زیاد و ارخته گفته میشود اتفاقا دوم
آنکه در امهات گفته اند با زدیاد ها چه دام بضم همزه و میم مشدده بر وزن فعّالست
بدلیل استعاق آن امومته پس معلوم میشود که ها زایده است سیم آنکه در اراق
بر لق ابراهق بهر لق با زدیاد ها آمده چهارم آنکه اخفش بجرع را بکسر ها و سکون
جیم و فتح را و بی نقطه و عین بی نقطه بمعنی طویل القامه نقل نموده با آنکه مشتق
است از جرع بفتح جیم و را که بمعنی زمین هموار است و چون ها در مشتق منه نیست
معلوم میشود که در مشتق زایده است و همچنین بلع بکسر ها و سکون با و یک نقطه
و فتح لام و عین نقطه را بمعنی اکول حکایت نموده با آنکه مشتق است از بلع
بدون ها پنجم آنکه خلیل هرکولته بکسر ها و سکون را و بی نقطه و فتح کاف و
سکون واو و فتح لام و تا را بمعنی دختر فربه حکایت نموده و آنرا بوزن
مفعولته شمرده باعتبار استعاق آن از رکل بفتح را و کاف که بمعنی یک
پا بر زمین زدن است و گفته از آن جهته دختر فربه را هرکولته میگویند
که در وقت راه رفتن بسبب سنگینی یا رقوت بر زمین میزند و مص
گفته که اکثر این اعتراضات بر و وارد نیست اما اول زیرا که ها در
درزخته برای سکت است پس ازدیاد آن برای افاده فایده ئی است
که بدون آن حاصل نیست چنانکه تنوین زیاد میشود برای تعظیم و تحقیر
و اشباه اینها مانند یا و جر و لام جر که غرض از ازدیاد اینها نیز افاده
معنی است

بمعنی است پس چنانکه اینها از حروف زیاده بشمارند هاء سکت نیز از این
قبیل باشد و اعتراض ثانی اگر ظاهرا بر مبرد وارد است باعتبار آنکه امهات
از دیاد ها آمده وان جمع امهه است بازدیاد ها و تا چنانکه شاعر گفته اُمّهتي
خِندفُ والیاس ابي خندف بکسر خای نقطه دار و سکون نون و کسر دال
بی نقطه و فا نام زنیست و اُمّ موازن فعل است باصالت همزه و هر دو
میم بدلیل اشتقاق ان از مومته چنانکه مذکور شد لیکن مبرد میتواند گفت
که موازنه ام با فعل ممنوع است بلکه میتواند بود که یک میم زایده و لام
الفعل ان ها محذوفه و موازن فع بتشدید عین بوده باشد و مؤید این
احتمال آنکه خلیل در کتاب عین اللغة که میگویند تامهّت بر وزن
تفعّلت هست یعنی اتّخذت اُمًّا پس امهه بر وزن فعلة خواهد بود مانند اُبُهّة
بضم همزه و فتح بای مشدده و بنابرین ها لام الفعل است نه زایده و بر تقدیر تسلیم
که ام بر وزن فعل بوده باشد باصالت هر دو میم ممکنست که در امهه یک
میم زاید و ها لام الفعل بوده باشد باعتبار اصالت هر یک ازین دو کلمه
بدون فرعیت احدهما و مؤید این چند مثال سه ایراد نموده یکی دِمَشْق
بفتح دال بی نقطه و سکون میم و شای سه نقطه و دمشق بفتح دال بی نقطه
و سکون میم و فتح تای سه نقطه و رای بی نقطه که هر دو اصالة موضوعند از
برای زمین بسیار نرم و احدهما از دیگری ماخوذ نیستند بلکه اول اسم بلادی

الاصول و ثانی و رباعی الاصول است ددیم ثرّه بفتح ثای سه نقطه و فتح رای بی نقطه
مشدده و تای دو نقطه از بالا و ثرثاره بفتح دو ثا که در میان آنها رای ساکنه
واقع است و الف و رای دیگر و ثانی در آخر چه هر دو موضوع‌اند اصالةً از برای چشمه
پر آب تا آنکه در ثره یک تا و در ثرثاره دو تا است و دلیل بر اصالت هر دو
تا در ثرثاره اینکه از یکی زایده بوده باشد لازم می‌آید فصل بیان دو حرف مضاعف
بحرف اصلی و این جایز نیست چنانکه در زلزل مذکور شد سیم لؤلؤ و لآل بر وزن
صراف که اگرچه لآل بمعنی مروارید فروش است و ظاهر آنست که منسوب بلؤلؤ
و ماخوذ از آن باشد لیکن گفته‌اند که لؤلؤ اسم رباعی الاصول و لآل ماخوذ است
از ثلاثی الاصول که آن عبارت است از لألأ بمعنی لؤلؤ مثل آنکه فعال برای
از غیر ثلاثی بنا مده چنانچه در موضع خود دانسته شد و مبدای اشتقاق آن هرگز مستعمل
نشده و اعتراض سیم بر سبر د وارد است چه اراق بهر طرق قابل تاویل نیست و بعضی
جواب ازین اعتراض گفته‌اند به حمل این مثال بر شد و ذو لسبت بمصر داده‌اند
که او در شرح خود گفته جواب ازین اعتراض ممکن نیست مگر باین روش که نسبت
غلط نقابلش دهد باعتبار آنکه چون همزه در أراق بدل شده با از راه قرب مخرج
توهم آن نمود که این ها فاء الفعل است بغلط همزه باب افعال را بر وی داخل نمود
بعد از اسکان ها بدانکه شیخ رضی رض اعتراض نموده بر مصنف که بغلط نحو درین قول
که و یلزمه نحو اهراق نظری نموده‌اند و نیز گفته که درین کلمه سه لغت آمده اراق و هراق

براصل خود

بر اصل خود و هراق بهریق بضم یاء مضارعه و فتح ها و کسر را و سکون یا چه در اصل
یاریق بوده بروزن یاکرم که اصل مضارع باب افعال است و چون بسبب
اجتماع دو همزه در متکلم یکی می افتاد و به تبعیت در باقی صیغهای مضارع
نیز همزه می افتاد و بعد از انقلاب همزه بها چون در متکلم آن اجتماع دو همزه
بها چون در لازم نمی اید و احتیاج بحذف نیست در باقی صیغها نیز حذفی
در کار نیست پس یهریق بروزن یاکرم حاصل میشود بعد از ان بسبب
ثقل کسره بر یا بما قبل یهریق گفته می شود و سیوم اهراق یهریق بازدیاد ها در ماضی
و مضارع هر دو و این ها عوض از حرکت عین الفعل است چه اراق در
اصل اریق بوده بروزن اکرم فتحه یا بما قبل منتقل شده و یای در اصل متحرک
ماقبل مفتوح منقلب بالف گردید و عوض از فتحه یا ها زیاده شده و اهراق بحصول
پیوست و یریق در اصل یریق بود بروزن یکرم کسره یا بما قبل منتقل و عوض
ازان ها افزوده گشته یهریق بحصول پیوست و اما اعتراض چهارم پس جواب آن
نیست اگرچه اخفش البلجرع و بلع مشتق از جرع و بلع دانسته لیکن جمهور نحات با او
مخالفت نموده اند و این کلمه را مشتق از آن دو در اصل نمیدانند باعتبار عدم
مناسبت معنوی میان آنها و انهمال این اشتقاق واضح نیست و دلیل
زیاده نمی توانند شد و پوشیده نماند که انحراف در بجرع اگرچه صورتی دارد لیکن
در بلع صورتی ندارد چه مناسبت معنویه میان بالعل و بلع واضح است و جواب

وجواب اعتراض پنجم اینکه اگرچه خلیل پرکوله را مشتق از کل وها را زایده دانسته
لیکن جمهور با او مخالفت نموده اند وها را اصلیه و بعضی از ایشان اینرا ماخوذ از هر کله
کله میدانند اگرچه مناسبت در هر دو صورت متحقق است و هر کلمه بفتح ها و سکون را
و فتح کاف ولام و تا بمعنی پرکوله است و هر کله بفتح ها و سکون را و فتح کاف ولام
و تا بمعنی پرکوله است واکثر ان را ماخوذ از پرکوله دانسته اند بدانکه ابوحیان گفته
که ها زایده در اول اسم و ثانی و ثالث و رابع و خامس ان واقع میشود چون
هزبر و صهیم فلهذل ومعلیح وسلکوة و در فعل نیز واقع میشود چون اهراق و انچه مذکور
نه مذکور شد که با غلبه زیاده حکم بزیادتی غالب میشود در صورتیست که غالب الزیاده
یک حرف بوده باشد اما اگر دو حرف با زیاده باشد درینصورت که غالب الزیاده
حکم بزیادتی مستلزم تفصیلی است که مص بان اشاره نمود باین قول که فان تعدد
الغالب مع ثلثة اصول حکم بالزیادة فیها او فیهما کحنبطی یعنی اگر هر دو حرف با زیاده
در کلمه غالب الزیاده بوده باشد پس اگر دران کلمه غیر ان حروف غالب الزیاده
سه حرف اصلی بوده باشد درینصورت حکم بزیادتی الحرف غالب الزیاده تمام
میشود چه بر تقدیر زیادتی انها بنای کلمه بر سه حرف اصلی باقی میماند چون حنبطی
بفتح حای بی نقطه و بای یک نقطه و سکون نون و فتح طای بی نقطه و الف مقصوره
که بمعنی کوتاه قامت است و بمعنی شکم کوچک نیز آمده چه نون و الف دران مقتضای
غلبه زیاده زایدند و بغیر از انها سه حرف دیگر باقی است که حکم باصالت انها میشوند

والکرنعم

واگر بغیر از ان حروف غالب الزیاده سه حرف دیگر باقی نماند درینصورت حکم
بزیادتی جمیع ان حروف غالب الزیاده ممکن نیست چه برین تقدیر لازم می
آید که حروف اصول ان اسم که از سه باشد و این خلاف ثابت است پس لامحاله
باید حکم باصالت بعضی از حروف و زیادتی بعضی دیگر نشود تا آنکه اقل ابنیه
اسما که سه حرف است یافت شود و ترجیح بعضی بر بعضی درینحکم محتاج است
بمرجحی و درینصورت خالی از سه احتمال نیست چه بر تقدیر اصالت حرفی از ان
حروف غالب الزیاده و زیادتی حرفی دیگر لازم می آید خروج الکلمه از اوزان کلمات
عرب بر تقدیر عکس نه یا آنکه بر تقدیر زیادتی هر یک از ان حروف اصالت دیگری
لازم می اید خروج کلمه از اوزان کلمات عرب یا آنکه بر هیچ تقدیر لازم نمی آید
بلکه بر تقدیر زیادتی هر یک از ان حروف و اصالت دیگری ان کلمه موازنی
دارد باحتمال اول مصنف اشاره نمود باین قول که فان تعین احدهما فحکم به
کمیم مریم و مدین و همزه ایدع و یاء تیحان و تاء و تاء عزویت و طاء قطوطی و لام
اذلولی دون الفهما لعدم فعولی و افعولی و واو حولایا دون یائیها و اولی یائی یهیر
والتضعیف دون الثانیه و همزه ارونان دون واوه و لم یات الا اجنبان.
یعنی هرگاه متعین باشد یکی از ان حروف غالب الزیاده از برای حکم بزیادتی و دیگری
از برای حکم باصالت باعتبار آنکه بر ان تقدیر کلمه موازنی داشته باشد و بر تقدیر
عکس ان درینصورت راجح است حکم بزیادتی ان و اصالت و مص جهته الایضاح

جهته ایضاح اینصورت را ایج است حکم بزیادتی آن چند مثال ایراد نموده اول و دوم
مریم و مدین که در اینها دو حرف غالب الزیاده متحقق است و این معقول نیست پس البته
یکی از ان دو حرف اصلی و دیگری زایده خواهد بود و بر تقدیر زیادتی میم و اصالت یا این
دو اسم موازن مفعل خواهند بود و این وزن شایع و بر تقدیر عکس فعیل خواهند
بود و این وزن نادر پس متعین است حکم بزیادتی میم و اصالت یا در این دو مثال
سیوم ایدع بفتح همزه و سکون یای دو نقطه از زیر و فتح دال بی نقطه که نام زعفران است
چه همزه و یا در ان غالب الزیاده اند هر دو بعلت مذکوره زیاده نمیتوانند بود پس یکی از ان
دو حرف لامحاله اصلی است و اصالت همزه یا زیادتی بصورت است چه درین صورت
موازن فیعل خواهد بود و این وزن نادر بخلاف عکس که درین وقت موازن
افعل و ان از اوزان شایع است و شیخ رضی رضه اعتراض نموده که وزن فیعل نیز
شایع است در اسم صحیح العین چون صیرف و صیقم و مانند اینها بلی از معتل العین
بیعر از عیش بفتح عین بی نقطه و فتح یای مشدده و نون که بمعنی سیال برین
وزن نادر چهارم تیحان بفتح تای دو نقطه از بالا و یای دو نقطه از زیر مشدده
مفتوحه و مکسوره نیز آمده و حای بی نقطه و الف و نون که بمعنی طویل القامت است
و بمعنی مقدام نیز گفته اند یعنی کسی که کارهای بیهوده و بی تامل بسیار میکند بدانکه درین
کلمه از یای مشدده یکی اصلی و عین الفعل است و حا لام الفعل و الف و نون
زایده اند و تای دو نقطه از بالا و یای دو نقطه از زیر که مدغم شده با یای عین الفعل

هردو غالب الزیاده اند و حکم بر زیادتی هر دو ممکن نیست چه درینصورت الکلمه موازن
فیعلان خواهد بود ولی فاء الفعل و حروف اصول ان منحصر در دو خواهد بود ولی فاء
الفعل و این جایز نیست پس لامحاله از تا و یا یکی اصلی و دیگری زایده خواهند بود
و اصالت یای دو نقطه از زیر موجب انجرار بوزن نادر است چه درینصورت الکلمه
موازن تفعلان خواهد بود و درین وزن نیامده پس باید حکم باصالت تای دو نقطه
از بالا نمود تا آنکه موازن فیعلان که از اوزان شایع است بوده باشد مانند
تیقان و شیصبان چنانکه بردی و شیخ نظام تصریح نموده اند و پوشیده نماند
که بنا بر اصالت تای دو نقطه از بالا و زیادتی یا موازن فعلان بتشدید عین مفتوحه
خواهد بود چنانکه شیخ رضی رضو تصریح نموده چه در اول کتاب مذکور شد که از
حروف زاید مکرر در موازن تعبیر بلفظ ما تقدم می شود و درین وزن نیز شایع است
مانند تیقان و هیبان و فتح یای مشدده در تیحان از سیبویه منقولست و جواز
کسر آواز ابن یعیش و مرزوقی منقولست که در شرح حماسه گفته که تیحان
بر وزن فیعلان بفتح عین است و کسر عین دران جایز نیست چه فیعلان
بکسر عین در صحیح نیامده پس معتل را نیز بران قیاس باید نمود و غرویت
بکسر عین بی نقطه و سکون رای نقطه دار و کسر واو و سکون یای دو نقطه
از زیر و تای دو نقطه از بالا که نام مرغیست و نام شهری نیز گفته اند چه واو و تای
دو نقطه از بالا هر دو دران غالب الزیاده اند و حکم بزیادتی هر دو مشکل است

باعتبار یای دو نقطه از زیر در آن البته زایده است پس اگر این دو حرف نیز
زایده بوده باشند اصول کلمه دو حرف خواهد بود پس لا محاله یکی از آن دو حرف
اصلی خواهد بود و دیگری زاید و بر تقدیر اصالت واو و زیادتی تا این کلمه موازن
عنبلث که وزن مشهور خواهد بود و بر تقدیر عکس موازن فعویل خواهد بود
و این وزن نیامده پس زیادتی تا متعین است ششم قُطَوطی بفتح قاف و
تای دو نقطه مفتوحه و واو ساکنه و طای دیگر و الف مقصوره که نام موضعی است
و مرد با بلندی که گام ها را نزدیک گذارد در وقت راه رفتن نیز آمده
و به گفتار شاینه و الف هر دو در آن بغالب الزیاده اند و حکم بزیادتی هر دو
موجب انحصار حروف اصول اوست در دو وجه واو در آن البته
زایده است و حکم باصالت طا و الف موجب حیث است که الکلمه موازن
فعولی بوده باشد و این وزن نیامده بخلاف عکس که در این صورت موازن
فعوعل و این وزن شایع است مانند عثوثل که بمعنی مسترخی است
هفتم ادلولی بکسر همزه و سکون واو و دال و لام مفتوحه دیگر و الف مقصوره که
فعل ماضی است بمعنی اسرع و لام ثانی و الف در آن غالب الزیاده اند
و زیادتی هر دو انحصار اصول کلمه است در دو وجه همزه و واو در آن
البته زایده آمد و اصالت لام و زیادتی الف موجب موازنت آن کلمه
است با افعولی و این وزن نیامده پس عکس متعین است تا آنکه بر وزن
افعوعل

افوعل بوده باشد که از اوزان مشهوره است مانند عشوثب ونظایر
ان بشنم حولایا بفتح حاء بی نقطه وسکون واو ولام والف ویاء دو نقطه از
از زیر والف که نام دیهی ودر نهروان چه واو ویاء دران غالب الزیاده اند
وحکم زیادتی هر دو موجب انحصار حروف اصول اوست در دو باعتبار انکه هر دو
الف دران زایده اند وحکم بزیادتی یا واصالت واو نیز جایز نیست چه درین صورت
الکلمه موازن فعلایا خواهد بود واین وزن نیامده پس عکس متعین است تا انکه
موازن فوعالا بوده باشد که این وزن آمده چنانکه جاربردی تصریح نموده مانند
زوعالا بزای بانقطه وعین بی نقطه که بمعنی نشاط است وشیخ رضی رضو فرموده
که اگرچه فوعالا وفعلایا هیچ ثابت نیستند لیکن حکم بزیادتی واو اولی است
چه از دیاد واو ساکنه بیشتر است از ازدیاد یاء متحرک ودیگر انکه فوعال ثابت است
چون توراة اگرچه فوعالی ثابت نیست بخلاف فعلای وفعلایا که هیچ ثابت نیستند
ښنم ببیر بفتح دو یاء دو نقطه از زیر وهاء ساکنه درمیان انها وراء بی نقطه شده
بعد از انها که نام صمغ درختی است که یاء اول وثانی دران غالب الزیاده
اند وحکم باصالت یاء اول وزیادتی یاء ثانی موجب موازنه ان کلمه است
با فیعل بتشدید لام واین وزن نیامده پس عکس متعین است تا انکه
موازن یفعل بلام مشدده بوده باشد که این وزن نیز اگرچه نیامده لیکن
یفعل بتخفیف لام آمده چون یرمع ویلمع [illegible] لعنوان لتضعیف لام

واقع میشود و وزن یفعل بتشدید لام حاصل میشود پس این وزن فی الجمله تحققی دارد
بخلاف وزن فعیل بتشدید لام که آن اصلا تحقق نیست چنانکه جاربردی گفته در
درین مثال نیز حکم بزیادتی هر دو ممکن نیست چه آنحکم موجب انحصار حروف اصول
اوست در دو باعتبار زیادتی هر دو ممکن نیست چه آنحکم موجب انحصار حروف اصول
اوست در دو باعتبار زیادتی یا و اصالت واو نیز جایز نیست چه درینصورت الکلمه بوزن
فعلایا خواهد بود و این وزن نیامده پس عکس متعین است تا آنکه موازن فوعالا بود
باشد که آن وزن آمده چنانکه جاربردی تصریح نموده مانند زوعالا بزای با نقطه و عین بی
نقطه که بمعنی نشاط است و شیخ رضی رض فرموده که اگرچه فوعالا و فعلایا هیچیک ثابت
نشنند لیکن حکم بزیادتی واو اولی است چه ازدیاد واو ساکنه بیشتر است از یای
متحرک و دیگر آنکه فوعال ثابت است چون توراة اگرچه فوعالی ثابت نیست
بخلاف فعلایی و فعلایا که هیچیک ثابت نشنند هم چنین تقیع دو یا دو نقطه از زیر و یای
ساکنه در میان آنها و را بی نقطه شده بعد از آنها یکی از آن و دو را که باهم مدغم
شده اند و شیخ رضی رض فرموده که در هر سه غالب الزیاده متحقق است یک تضعیف دو یا
پس آن با موازن فعیل است بتشدید لام بنابر اصالت یا و اول و زیادتی یا ثانی
و تضعیف یا موازن یفعیل است بنابر زیادتی هر دو یا و اصالت تضعیف و هر سه
وزن نادرند پس ذکر این مثال درینمقام بموقع است و سیبویه آنرا بوزن
یفعل بتشدید لام دانسته باعتبار آنکه اعتماد بر تشدید را در هر نموده و آنرا مخفف اللام

دانسته

دانسته و این وزن موجود است چون برمع و بلمع و گفته که آنچه گفته سیبویه است
حق است چه اگر موازن یُفْعَل بوده باشد یا موازن فعیل بتشدید لام خواهد بود
و یا موازن یَفْعَعَل و هیچ یک ازین دو وزن جایز نیست اما اول زیرا که دران شبهه
اشتقاق نیست چه تعلل ترکیب بهیر مستعمل نشده تا آنکه اشتقاق این ازان
تواند نمود و بنا بر ثانی لازم می آید زیادتی یا متحرکه در غیر اول کلمه و بنا بر آنکه بر وزن
یفعل بتشدید لام بوده باشد لازم نمی آید مگر تضعیف و این در اسم غالب است
و دیگر آنکه یفعل بلام مشدده نزدیک تر است بوزن موجود که آن الفعل بتخفیف لام است
چون برمع و بلمع و هم اُرْوِنان بفتح همزه و سکون را و بی نقطه و فتح واو و نون الف
و نون که روز بسیار گرم را گویند چه همزه و واو در اغلب الزیاده اند و حکم بزیادتی
هر دو موجب انهدام انحصار حصول الکلمه است و در دو اصالت همزه و زیادتی واو
جایز نیست باعتبار انجرار بوزن نادر چه درین صورت الکلمه موازن فَعْوَلان خواهد
بود و این وزن نیامده پس لا محاله عکس خواهد بود و موازنه با افعلان خواهد داشت
و این وزن ثابت است چه اینجان بتقدیم نون بر یای یک نقطه مفتوحه و صاحب
نهایه گفته که فتح یا در اینجان روایت شده لیکن محفوظ کسر اوست و آن نام موضعی است
و صاحب صحاح گفته که در بعضی از کتابهای لغت اینجان بخای نقطه دار است لیکن مسموع
جیم است بدانکه بر وزن افعلان کلمه دیگر بسوای اینجان نیامده و ازین جهت بعضی از شراح گفته اند
که حمل اُرْدُنان برین مثال واجب است چه حمل بر کلمه‌ای که ازان یک مثال آمده باشد بهتر است

از حمل بر وزنیکه در اصل مثالی نداشته باشد و باحتمال دوم مصراع اشاره نموده باین قول که فان
خرج باحدهما کالتضعیف فی تیقان والواو فی کوالل والنون فی حنطاو ردّدها یعنی اگر زیادتی
هر یک ازان دو حرف الزیاده باصالت دیگری موجب خروج کلمه از اوزان مشهوره
بوده باشد درین صورت حکم بزیادتی ان حرفی که بیشتر زایده واقع میشود راجح است و
جهة ایضاح این قاعده سه مثال ایراد نموده اول تیقان بفتح تا و دو نقطه از بالا و
تشدید یا و دو نقطه از زیر مفتوحه و قاف و الف و نون که بمعنی اول زمانست چنانکه میگویند جای زید
فی تیقان الشهر یعنی فی اوله و درین مثال معارضه واقع شده میان تا و یکی از دو یا و موجّه
و بر تقدیر این کلمه موازنی ندارد چه ان بر وزن تفعلان یا فعلان بتشدید عین است
و هیچیک ازین دو وزن مثال دیگر ندارد و هر دو حرف نیز ازین دو موضع غالب الزیاده
اند لیکن چون زیادتی یا بیشتر است از زیادتی تا حکم بزیادتی تضعیف نموده اند باصالت
تا بدانکه شرح تیقان و تصحیح ان بر وجه مذکور موافق گفته شیخ نظام و جاربردی است
و پوشیده نماند که بنابر نظیر تیجان خواهد بود و دانسته شد از انجا که بر تقدیر زیادتی یا و
دو نقطه از زیر موازن فعلان بتشدید عین خواهد بود و ان هم وزنی دارد مانند [illegible]
و هیمان پس مثال بانحن فیه نمی تواند بود چه درینصورت باعتبار موازنه حکم بزیادتی
یا و دو نقطه از بالا و کسره همزه مخففه و فا مشدده بوده باشد چنانکه ظاهر کلام شیخ
رضی است و دو حرف غالب الزیاده یکی تا است و دیگری همزه بنابر اصالت تا در زیادتی
همزه موازن فعیلان و بنابر عکس موازن تفعلانست و هیچیک نیامده و هر دو حرف غالب

الزیاده

الزیاده اند لیکن بمقتضای غلبه تضعیف حکم بزیادتی فا هست که ان شبه اشتقاق است
چه احتمال اشتقاق ان از افا تشدید فا میرود هرچند که مناسبت معنوی میان انها
متصور نیست و موید این صاحب قاموس شُقّه را بر وزن نخله از آفّ اشتقاق
و بمعنی جبین و زبان حکایت کرده و بقان نیز بهمان معنی دویم گواَلْلَ بفتح کاف
و واو و سکون همزه و فتح لام اول که بمعنی کوتاه است چه درین مثال تعارض واقع است
میان ازدیاد واو و باصالت همزه و عکس این و بر هر تقدیر کلمه موازنی ندارد چه بر
تقدیر اول بر وزن فوعلل است و بر تقدیر ثانی بر وزن فعالل و هیچیک ثابت نیست لیکن
چون ازدیاد واو بیشتر است حکم بزیادتی ان شده از برای الحاق به سبحم حنطاو بکسر
حای بی نقطه و سکون نون و فتح طای بی نقطه و سکون همزه و واو که نون البته در ان
زایده خبابکه پیشتر ازین دانسته شد و تعارض واقع است میان زیادتی همزه و
و واو و بر هر تقدیر کلمه موازنی ندارد چه زن موازن فیعال یا فنعلو خواهد بود و هیچیک
ازین دو وزن نیامده لیکن چون ازدیاد واو بیشتر است از حکم بهمزه بموازنه او یا فنعلو
نموده اند و باحتمال سیوم مصنف اشاره نمود باین قول که فان لم تخرج فیهما رجح بالاظهار
الشاذ و قیل بشبهته الا الاشتقاق و من ثم اختلف و فی باجج باباجج و نحو محبب لقرب
الضعف واجیب بوضوح اشتقاقه فان ثبت فیهما فبالاظهار الاتفاقا کدال انهدد
فان لم یکن ظهار فبشبهته الا الاشتقاق کمیم موظب و معلی و فی تقدیم اغلبهما علیها
نظر و لذا الاکثر قیل رمان فعال لغلبته فی نحوه فان ثبت فیهما رجح باغلب الوزنین

وقیل بابینهما ومن ثم اختلف فی مورق دون حوبان فان ندر احتمالها کالحوان
فان تعذرت شبهة الاشتقاق فیهما فبالاغلب کهمزة افعی واو لکان میم المعتبة
فان ندر احتمالها کاسطوانة ان ثبتت افعوالة والا ففعلوانة لا افعلاله لجی و
اساطین بدانکه هرگاه وزن کلمه از اوزان مشهوره بیرون نرود بر تقدیر زیادتی
هر یک از ان دو حرف غالب الزیاده واصالت دیگری در ینصورت حکم
بزیادتی یکی از ان دو حرف محتاج بمرجحی است ومرجح چهار چیز میشوانند بود اظهار
شاذ وشبهه اشتقاق واغلبیت وزن واغلبیت ومراد از اظهار شاذ انست
که دو حرف متجانس در کلمه یافت شود بدون ادغام احدهما در دیگری چون
یاجج ماجج وعلت ترجیح انکه اگر یکی از ان دو حرف متجانس زایده نبوده باشد
بلکه هر دو اصلی بوده باشند ادغام خواهد بود پس هرگاه یکی از ان حروف متجانس
یا حرفی دیگر غیر این دو حرف متجانس غالب الزیاده بوده باشد حکم بزیادتی
یکی از ان دو حرف متجانس میشود تا انکه اظهار شاذ یعنی ترک ادغام بر خلاف
قیاس لازم نیاید چه وجوب ادغام در ینصورتست که متکین هر دو حرف
اصلی بوده باشند واگر یکی زایده باشد ادغام لازم نیست ومراد از شبهه
اشتقاق موافقت کلمه الیست با کلمه دیگر در اصل حروف بدون موافقت
ومناسبت در معنی پس هرگاه در کلمه دو حرف غالب الزیاده بوده باشند
و بر تقدیر زیادتی هر یک واصالت دیگری ان کلمه موازنی در بسته باشد

لیکن

لیکن بر تقدیر زیادتی یک حرفی با اصالت دیگری موافق بوده باشد ان کلمه
با کلمهٔ دیگر که توهم اشتقاق این ازان تواند شد و بر تقدیر عکس نی در تصویرت
حکم بزیادتی حرفیکه موافقت بران تقدیر حاصل است اولی و راجح است و مراد
از غلبت وزن انست که اگرچه این کلمه بر تقدیر زیادتی هر یک ازان دو حرف
با اصالت دیگری موازنی دارد لیکن بر یک تقدیر موازنش از کلمات بیشتر است
و در تصویرت نیز این حکم راجح است و مراد از اقیسیت آنست که زیادتی یکی ازان
دو حرف غالب الزیاده بقیاس نزدیکتر باشد از زیادتی حرف دیگر و بعد
از تمهید این مقدمه میگوئیم در شرح کلام مص که هرگاه وزن کلمه خارج از اوزان
مشهوره بوده باشد بر تقدیر زیادتی هر یک ازان دو حرف غالب الزیاده
با اصالت دیگری در تصویرت دکلمه مشتمل اظهار شاذ هست یا نی و بر هر تقدیر
مشتمل بر شبه اشتقاق هست یا نی و بر هر یک از چهار تقدیر اغلبیت وزن
متحقق است یا نه و بر تقدیر تحقق مرجحات مقتضای همه یکیست یا مختلف بایمعنی
که یکی مقتضی زیادتی حرفیست با اصالت حرف دیگری و دیگری مقتضی عکس اوست
پس بر تقدیر تحقق اظهار شاذ حکم بمقتضای او میشود مطلقا خواه ان دو مرجح
دیگر باشند و خواه نی و خواه مقتضای همه یکی باشد و خواه نی و بعضی گفته اند که بر
تقدیر معارضهٔ اظهار شاذ با شبه اشتقاق حکم بمقتضای شبه اشتقاق میشود
نه اظهار شاذ و این قول را مص ضعیف شمرده و ازینجهت این خلاف خلاف

نموده اند در یاجج بفتح یای دو نقطه از زیر و سکون همزه و فتح جیم اول که نام موضعی است

و بعضی از شراح گفته اند که نام قبیله ایست و ماجج بفتح میم و سکون همزه و فتح جیم

اول که نام مکانیست چه در یاجج دو حرف غالب الزیاده متحقق است یا و دیگری

جیم همچنین و در ماجج دو حرف غالب الزیاده متحقق است میم و احد جیمین و بر تقدیر زیادتی

اول یاجج موازن یفعل و ماجج موازن مفعل است و بر تقدیر زیادتی حرف ثانی

هر دو کلمه موازن فعلل اند و این اوزان همه شایع و مشهور است و ترجیح احدهما

محتاج بمرجحی است در اینجا اظهار شاذ و شبه اشتقاق هر دو متحقق و معارض

اند چه اظهار شاذ مقتضی آنست که یا و میم اصلی و جیم زایده بوده باشد و شبه

اشتقاق مقتضی عکس است چه احتمال اشتقاق این دو کلمه از اجج بفتح همزه

همزه و تشدید جیم میرود که آن بمعنی دویدنی است که صدای پای اندک شنیده

بشود از آن و درینصورت هر دو جیم اصلی و یا و میم زایده خواهند بود پس بنا بر

مشهور که اظهار شاذ و راجح است یک جیم زائده و یا و میم اصلی خواهد بود و بنا بر

قول ضعیف بر عکس و بعضی گفته اند که وجود محبب بفتح میم و سکون حای بی

نقطه و فتح بای یک نقطه اول که نام مردی است مقوی قول ضعیف است

یعنی قول ترجیح شبه اشتقاق بر اظهار شاذ چه اتفاق محبب موازن مفعل

است بر زیادتی میم و اصالت بر دو بای الکلمه مشتمل است بر اظهار شاذ و علت

حکم ایشان بر زیادتی جیم و اصالت آنست که از اج مشتق از حب دانسته اند و جواب

الحرف المکن

اول م

الحرف از انکه این کلمه از محل نزاع بیرونست چه اشتقاق مجتنب از حیث الاشتقاق
واضح است نه شبه اشتقاق باعتبار انکه در معنی نیز محبب و حب میباشند و پیش
ازین دانسته شد که اشتقاق واضح مقدم بر علامات دیگر چه جای مرجحات
واگر با وجود اظهار شاد شبه اشتقاق ثابت بوده باشد بر تقدیر زیادتی حرف یک
از ان دو حرف غالب الزیاده و اصالت دیگری درین صورت حکم بمقتضای اظهار شود
اتفاقا چون مهد بفتح میم و سکون ها و تشدید دال خواهد بود و بر تقدیر عکس مشتق
از مهد بفتح میم و سکون ها و دال مخففه لیکن اظهار شاد مقتضی اصالت میم و زیادتی
یک دال است چه اصالت هر دو دال موجب لزوم ادغام است پس حکم بزیادتی
دال ثانی ان نموده اند از برای الحاق بجعفر چون قردد واگر اظهار شاد در ان کلمه
متحقق نباشد پس اگر شبه اشتقاق مرجح زیادتی یکی از ان دو حرف غالب
الزیاده بوده باشد درینصورت حکم بزیادتی الحرف و اصالت حرف دیگر
لازم است اتفاقا بنا بر انکه اغلبیت وزن مرجح زیادتی الحرف بنموده باشد
چون موظب بفتح میم و سکون واو و فتح ظای نقطه دار و بای یک نقطه که نام
موضعی است نزدیک بمکه و معلی بفتح میم و سکون عین بی نقطه و فتح لام و الف
مقصوره چه شبه اشتقاق مقتضی زیادتی میم و اصالت واو و الف است
درین دو مثال باعتبار انکه وظب و علو آمده و ممکن است اشتقاق
اظهار زینها و ظب و معل نیامده و لهذا حکم نموده بمقتضای اشتقاق درین

دو مثال را موازن مفعل گرفته اند و عکس نموده اند تا آنکه موظب موازن فوعل
و فعلی موازن فعیلی بوده باشد و مفعل و فوعل و فعلی در غلبه مساوی باشند یا غلبت
بعضی بر بعضی و اگر غلبت وزن معارض شبه اشتقاق بوده باشد در این صورت
حکم بمقتضای شبه اشتقاق اتفاقی نیست بلکه محل خلاف است بعضی در این صورت
نیز مقتضی شبه اشتقاق را ترجیح داده اند و جمعی اغلبیت را و باعتبار ترجیح اغلبیت
بر شبه اشتقاق گفته اند که رمان موازن فعال است بر زیادتی تضعیف و الف
و اصالت نون و بر وزن فعلان نیست باصالت هر دو میم و زیادتی الف
هر دو میم و زیادتی الف و نون باعتبار آنکه وزن فعال در کلمات اغلب است از وزن
فعلان با آنکه شبه اشتقاق مقتضی عکس است چه رُمّ بمعنی اصلح آمده و ممکن است
اشتقاق رمان از آن و در معنی اصلا نیامده و جمعی که شبه اشتقاق را بر اغلبیت
وزن رجحان مینهند رمان قایل بعکس شده اند یعنی از موازن فعلان
دانسته اند و اگر شبه اشتقاق بر تقدیر زیادتی هر یک از آن دو حرف غالب
الزیاده متحقق بوده باشد پس آن مرجح زیادتی هیچیک از آن دو حرف نمی تواند
تواند بود پس اگر اغلبیت وزن مرجح زیادتی یکی از آن دو حرف بوده باشد
در این صورت حکم بمقتضای اغلبیت میشود اتفاقا بشرط آنکه اغلبیت
معارض آن یعنی مقتضی زیادتی حرف دیگر بوده باشد در تقدیر معارضه اغلبیت
حکم بمقتضای اغلبیت اتفاقی نیست بلکه محل خلاف دیگر در این صورت نیز اغلبیت را

مرجح

مرجح دانسته اند و بعضی عمل بمقتضای اصیت نموده اند و از جهت این خلاف
اختلاف نموده اند در موارق بفتح میم و سکون واو و فتح رای بی نقطه و قاف
که نام شهر دارست جمعی که اغلبیت را ترجیح داده اند بر اصیت گفته اند که این موارق
مفعل و مشتق است از ورق بزیادتی میم و اصالت واو نه بر وزن فوعل با اصالت
میم و زیادتی واو تا آنکه مشتق بوده باشد از مرق باعتبار آنکه وزن مفعل اغلب
است از وزن فوعل و بعضی که اصیت را ترجیح داده اند بر اغلبیت بعکس
مذکور قایل شده اند باعتبار آنکه قیاس در کلمه که فاء الفعل آن واو و عینش از
واو میم بوده باشد کسر عین الفعل است چون موعد پس بر تقدیر زیادتی میم باید
که رای مکسور بوده باشد نه مفتوح و در موهمان بفتح حای بی نقطه و سکون واو
و میم و الف و نون که نام موضعی است خلاف واقع شده در اصالت واو
و زیادتی نون و اتفاقا بر وزن فعلان و مشتق است از حوم که بمعنی گردیدن
است و کسی قایل نشده بعکس مذکور و موازنه او با فوعل و اشتقاق آن از حمن
که بمعنی کنه است باعتبار اغلبیت وزن اول و عدم معارضه اصیت با آن چه
هر دو وزن در موافقت قیاس مساویند و اگر بر تقدیر تحقق شبهه اشتقاق بر تقدیر
زیادتی هر یک از آن دو حرف غالب الزیاده و اصالت دیگری از غلبت
وزن مرجح زیادتی هیچ یک از آن دو حرف غالب الزیاده بوده باشند باعتبار
عدم تحقق هر دو وزن در ضرورت زیادتی هر یک از آن دو حرف باصالت دیگری

چون اُرجوان بفتح همزه و سکون رای بی نقطه و ضم جیم و واو و الف و نون
که معرب ارغوان است چه ممکن نیست که همزهٔ آن زایده و واو اصلی و موازن
افعلان بوده باشد بنابر شبههٔ اشتقاق آن از رجا یا رجو و عکس آن نیز جایز نه
اخشوان با فعلوان نیز ممکن است بنابر شبههٔ اشتقاق آن از ارج بفتح همزه و را
و جیم مخففه و هر دو وزن نادرند بدانکه شیخ رضی رض فرموده که حکم مص بندرت
وزنین درین مقام خوب نیست از دو جهت یکی آنکه ابن قسم را از اقسام
آن شمرده که وزنین از اوزان مشهوره باشند و ندو چه این قسم از جمله تعقلات
قول اوست که گفته فان لم تخرج فیهما دوم آنکه وزن افعلان نادر نیست
بلکه وقوع آن بسیار است چون اسحمان که نام کوهی است و العبان
که بمعنی بازی گوشی است و افحوان که نام گلی است و افعوان و مانند اینها
پس گویا مراد مص از ندرت معنی قلت است انتهی و پوشیده نماند که بر تقدیر تحقق
شبهه اشتقاق بر هر تقدیر اگر هر دو وزن در غلبه مساوی بوده باشند درین صورت
نیز زیادتی هر یک از آن دو حرف و اصالت دیگر محتمل است بلی رجحان
پس اگر مص بجای فان ندرا فان غلبا میگفت بهتر میبود چه اعتراض
شیخ رضی رض درین صورت نمی آید و اگر شبهه اشتقاق بر هیچ تقدیر متحقق نبوده
باشد درین صورت اگر احد وزنین اغلب بوده باشد حکم بمقتضای آن
متعین است و مص چه ایضاح این قاعده سه مثال ایراد نموده اول آفعی.

بفتح

بفتح همزه و سکون فا و فتح عین بی نقطه و الف مقصوره چه حکم زیادتی همزه
و اصالت الف مقصوره که منقلب از واو است دران متعین است و درین صورت
بر وزن افعلی خواهد بود و عکس آن جایز نیست تا آنکه موازن فعلی بوده باشد
اگرچه این وزن نیز غالب است باعتبار اغلبیت وزن و پوشیده نماند که ذکر این
مثال درین مقام خوب نیست باعتبار تحقق شبهه اشتقاق بر تقدیر اول چه ممکن است
اشتقاق از فغوه پس این مثال از جمله امثله آن قاعده است که گفت فان
لم یمکن اظهار شبهة الاشتقاق دویم اوکتان بفتح همزه و سکون واو و فتح تای نقطه
از بالا و کاف و الف و نون که نام موضعی است و مخفف کوتاه را نیز گویند چه زیادتی
همزه و اصالت واو دران متعین است و بر وزن افعلان است و عکس نیست تا آنکه
موازن فوعلان بوده باشد باعتبار اغلبیت وزن سیوم امعه بکسر همزه
و بفتح آن نیز آمده و فتح میم مشدده و عین بی نقطه و تا و آن کسی است که در کارهای
پیروی دیگران کند و خود رای هیچ کار نداشته باشد که اصالت همزه و زیادتی یک
میم دران متعین است و درین صورت بر وزن فعله است و عکس نیست تا آنکه موازن
افعله بوده باشد باعتبار اغلبیت وزن دیگر اول مبدای اشتقاق درین دو
مثال بر هر تقدیر مفقود است و اگر بر تقدیر فقدان شد اشتقاق اغلبیت نیز
مفقود باشد باعتبار ندرت هر دو وزن درین صورت احتمال زیادتی هر یک از آن
دو حرف غالب الزیاده با اصالت دیگری میسر دو بی رجحان احدهما بر دیگری چون

استطوانه چه احتمال دارد که همزه اش زایده و نون اصلی و موازن افعوله بوده باشد
و احتمال عکس نیز دارد تا آنکه بر وزن فعلوانه بوده باشد و چون این دو وزن
در ندرت لسبه نکنند این دو احتمال نیز مساویند و مبدا اشتقاق بر هر تقدیر مفقود
است چه سطن و اسطه هیچ یک نیامده و دو احتمال مذکور در صورتی مساویند که
وزن مفعوله افعواله ثابت بوده باشد و الا البته موازن فعلوانه خواهد بود
باعتبار آنکه این وزن ثابت است و بنا بر هر دو احتمال واو البته زایده است
و اگر گوئی ممکن است که همزه و نون هر دو زایده و واو اصلی و اسطوانه موازن
افعلانه بوده باشد و این وزن ثابت است و بنابرین مشتق از سطو
خواهد بود که آن خبر آمده در لغته پس چه ضرورت حکم بزیادتی واو تا آنکه
تا آنکه لازم آید وزن نادر که آن افعواله یا فعلوانه است و لازم آید عدم وجود
مبدا اشتقاق که سطن و اسطه است جواب میگوئیم که این احتمال در اسطوانه
راه ندارد بدلیل آنکه جمع آن اساطین آمده به اسقاط واو چه یا در اساطین
منقلب است از الف اسطوانه که زایده است نه از واو که اصلی و لام الفعل است
و بنا بر آنکه واو اصلی بوده باشد لام الفعل خواهد بود و حذف لام الفعل
در جمع اسم ثلاثی جایز نیست و اگر گوئی که واو لام الفعل در اساطین نیفتاده
بلکه منقلب بیا شده و الف اسطوانه افتاده جواب میگوئیم که این حرف مکسور
است باعتبار آنکه وقوع سه حرف بعد از الف جمع جایز نیست مگر آنکه ثلثی.

ازان حرف تار ثابت بوده باشد یا انکه حروف وسط حرف مد زایده
بوده باشد و در اساطین چون هیچ یک ازان سه حرف نه تار ثابت نیست
لا محاله باشد که یا حرف مد زایده بوده باشد و منقلب از حرف اصلی
نمی تواند بود حال حاصل انکه اگر اسطوانه موازن افعلانه بوده باشد
باید که جمعش اساط یا اساطی بوده باشد مانند افاح و اقاحی در جمع
اقحوانه پس دانسته شد که قول مص لمجی اساطین علت است ازبرای
انحصار اسطوانه درین دو احتمال که از سیاق کلام او مستنبط میشد و چون مص فارغ شد
از بحث ذو الزیاده بیان منماید احکام اماله را باین قول که اسلی مالة ان ینحی بالفتحة

بحث الامالة

نحو الکسرة اماله در لغت عرب منحرف گردانیدن چیزیست از جهتی که آن چیز او ست
و در اصطلاح نحات منحرف نمودن فتحه است از حالت خود بسوی کسره باین طریق
که فتحه تمام گفته نشود بلکه حرکتی متوسط میان فتحه و کسره متلفظ شود و در حال اماله اگر
بعد از فتحه الف بوده باشد اماله الف بیا نیز واقع خواهد شد بحیثیتی که نه الف صریح
متلفظ میشود و ازینجهة ابو حیان در تعریف اماله گفته که ان اماله الف است بسوی کسره
و یا پوشیده نماند که تعریف مص بهتر است ازان دو تعریف چه گاه اماله فتحه متحقق میشود
بدون تحقق اماله الف در صورتیکه بعد از فتحه الف بوده باشد مانند اماله فتحه ما قبل
تای ثابت در مثل رحمة در حال وقف چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد و ابو حیان گفته
که اماله را تجویز نموده اند بنوا تمیم و بنو اسد و قیس و اهل نجد و اهل حجاز تجویز ان

[illegible]

نموده اند مگر در چند موضع و محل اماله غالب اسماء متمکنه و افعال اند و اماله با ثغر الطائر حاجز

است نواجب بود مصـ درین باب اولی بیان نماید سبب اماله یعنی شرط جواز ان را

و بعد ازان بیان میکند موانع ان را یعنی اموریکه موجب عدم جواز اوست و بر بیان

سبب اشاره نمود باین قول که سببها قصد المناسبة لکسرة او یاء او لکون الالف

منقلبة عن مکسور او یاء او صائرة یاء مفتوحة او للفواصل او لاماله قبلها علی وجه

یعنی موجب جواز اماله یکی از هفت چیز است اول قصد مناسبت کسره که مقدم است

بر الف ممالة یا موخر است ازان بتفصیلی که عنقریب مذکور خواهد شد دوم قصد مناسبت

یائی که مقدم است بر الف ممالة و ابوحیان گفته که اکثر مناسبت کسره را در باب اماله

اقوی از یا دانسته اند و این ظاهر کلام سیبویه است و اهل حجاز و جمعی کثیر از عربان

بسبب یا اماله را تجویز نموده اند و بسبب کسره تجویز نموده اند لیکن ابن سراج بعکس قائل شده

یعنی اماله را بسبب کسره تجویز نموده سیم انقلاب ان الف ممالة است و از واو و یا یا

مکسورتین چنانکه شراح در تفسیر حرف مکسور گفته اند بنا بر ظاهر این عبارت لیکن

بهتر انست که گوئیم مراد مصـ از حرف مکسوره واو مکسوره است پس چه انقلاب الف از

یا مطلقا موجب جواز اماله اوست هر چند که منقلب از یاء مفتوحه بوده باشد چنانکه عنقریب

دانسته میشود چهارم انقلاب ان الف ممالة است از یا مطلقا خواه ان یا مکسور باشد

و خواه مفتوح و ابوحیان گفته که بعضی از عربان اماله الف را بسبب انقلاب آن

از یا تجویز نموده اند بهم امله ان ممالة در بعضی از اوقات بر گردد بیاء مفتوحه چون الف

در دعا چه هرگاه بصیغه مجهول بنا شود الف آن منقلب بیاء مفتوحه وگفته بمیشود دعی
بضم دال وکسر عین وفتح یا مشتم مقصد مناسبت فواصل قرات دیگر چون والضحی
واللیل اذا سجی که علت جواز اماله الف در والضحی قید مناسبت فواصل
فقرا بیت که بعد از دست وتحقیق انحرف بعد ازین واقع است چون اماله
فتحه دال عماد در رایت عماداً بسبب مناسبت اماله فتحه میم ان واین قسم را
مجاوزه ممال نامیده اند بدانکه ابوحیان چند سبب دیگر از برای جواز اماله بیان
نموده اول مشابهت الف ممالة با الف منقلب از یا چون الف در فعلی و فعلی
بفتح فا وکسر او خواه الف درین دو مثال زاید برای الحاق بوده باشد مانند
الف علقی بفتح عین بی نقطه و ذفری بکسر ذال نقطه دار وخواه الف تانیث
بوده باشد مانند رضوای وسکری بفتح را وسین وذکری وکبضی بکسر دال
وکاف وازین قبیل است الف در فعلی بضم فا وفعال بضم فا با الفی بیان
عین ولام والف درین دو مثال البته علامت تانیث است چون بهی
وحباری بضم با وحا وحبلی وسکاری بضم حا وسین دوم مشابهت حرفیکه بعد
از فتحه ممالة است با الفی که ان الف مشابهت فتحه با الف منقلب از یا وان حرف
تاء تانیث است چه درینصورت اماله فتحه ما قبل تاء تانیث جایز است چنانکه اماله فتحه
ما قبل ان الف جایز است بسبب اماله ان الف وسیبویه گفته که از عربی شنیدم
که میگفت ضربته ضربته بعنوان اماله فتحه با در ضربته واخذته اخذته لطلق اماله

فتح ذال در اخذه بسبب قصد فرق میان اسم و حرف چنانکه سیبویه گفته که در با و طا تا اد
امثال اینها از اسمای حروف تهجا اماله میکنند الف را بیا از جهة فرق میان این اسمای
متمکنه و افعال و در حروف مجوز نیست چنانکه پیش تیز دانسته شد چهارم کثرت
استعمال الکلمه که مشتمل است بر این الف چنانکه باین سبب اماله نموده اند الف
الف را در حجاج و عجاج والناس در حال رفع و نصب و از ابی عمرو و کسایی اماله الف
الناس در حال جر نیز مرویست و مص بعد از ذکر اسباب سبعه بیان مینماید احوال هر یک
از آن اسباب را بتفصیل شرائط و احوال سبب اول اشاره نمود باین قول که فالکسرة
قبل الالف فی نحو عماد و شملال و نحو درهمان سوغه خفاء الهاء مع شذوذه و بعدها
فی نحو عالم و نحو در من کلام قلیل لعروضها بخلاف من دار الراء و لیس مقدرها اصلیة کالا
لمسافوطها علی الا فصح کجاد و جواد بخلاف سکون الوقف و لا تؤثر الکسرة فی المنقلبة
عن واو نحو من بابه و ماله و الکبا شاذ کما شذ العشا و المکا و باب و مال والحجاج والناس
لغیر سبب و اما الربا و من دار فلاجل الراء یعنی کسره سبب اماله الف میشود و خواه
ان کسره پیش از الف باشد و خواه بعد از ان لیکن هرگاه کسره پیش از الف بوده باشد
مجوز اماله الف است بدو شرط یکی انکه کسره در لفظ بوده باشد نه مقدر پس اماله الف کتابا در
ترکیب مررت بامحمد را الکتابا جایز نیست بسبب کسره تقدیری ح محمد بخلاف عبد الله
که اماله الله در ترکیب مررت بعبد الله جایز است برای مناسبت کسره لفظی
دال عبد دوم انکه بین کسره و الف یک حرف مفتوح باشد مانند عماد یا دو حرف بوده باشد

لیکن

لیکن با سکون اول ازان دو حرف چون شملال بکسر شین و سکون میم و اگر
بواسطهٔ دو حرف متحرک یا زیاده از دو حرف باشد هر چند که اول انها ساکن بوده
باشد درین صورت امالهٔ الف جایز نیست چون عنبان در تثنیهٔ عنب و قنبان بتشدید
نون در تثنیهٔ قنبٔ و چون برین قاعده نقض وارد بود بمثل درهمان بجهت میان
کسرهٔ دال و الف سه حرف واقع شده با آنکه تجویز امالهٔ الف دران نموده اند هم
جواب گفته که علت جواز امالهٔ الف دران دو چیز است یکی خفاء ها چه باعتبار عدم
اعتماد زبان بمخرج آن در غایت خفا تلفظ بان واقع میشود و گویا که ملفوظ نمی
شود پس هرگاه میان کسره و الف سه حرف که یکی ازانها ها بوده باشد
با سکون حرف اول ازانها بمنزلهٔ ان است که میان کسره و الف دو حرف
ساکن الاول بوده باشد و درین صورت دالست جواز اماله و دیگری شذوذ
وندور استعمال درهمان در کلام یعنی باعتبار قلت استعمال ان اگر ارتکاب
خلاف قیاسی دران شده باشد قصوری ندارد و بدانکه ظاهر کلام مصنف اینست
که هرگاه میان کسره و الف دو حرف متحرک بوده باشد امالهٔ الف جایز نباشد
و شیخ رضی گفته که هرگاه یکی ازان دو حرف متحرک ها بوده باشد چون یعنی عنبها
و بیع عنبها درین صورت اماله جایز است باعتبار خفاء ها پس بمنزلهٔ سیقفا و شربدو
ها خواهند بود و یک حرف میان کسره و ها واسطه خواهد بود مگر در صورتیکه حرف
ثانی ازین دو حرف ها و حرف اول مضموم نبوده باشد چنانکه در نظیر بهما بجهت ضمهٔ در